



سوانح

تاریخ جنگ کمای پیامبر

تألیف محمد بن عاصم و افراد

ترجمہ دکتر محمود محمد و دامت

نمر و اقدامی

مهدوی دامغانی

نگاری

شزدهای پیامبر(ص)



الْمُؤْمِنُونَ

مناجاتی

تاریخ جنگهای پیامبر(ص)

تأثیف

محمد بن عمه رواقدی

لداول
ج

ترجمه

دکتر محمود مجید دوی دامغانی



بسم الله الرحمن الرحيم

بکی از هدفهای ستاد انقلاب فرهنگی که در خرداد ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و نه به فرمان رهبر انقلاب اسلامی ایران آیت الله العظمی امام خمینی - دامت برکاته - تشکیل شد، سامان دادن به وضع نابسامان کتابهای دانشگاهی و جایگزین کردن جزووهای آشفته و مغلوط پیشین با کتابهای وزن و آراسته بوده است. ستاد با استفاده از تعطیلی وقت دانشگاهها، به کمک استادان مؤمن و فاضل، کمیته ترجمه و تألیف و تصحیح کتابهای دانشگاهی را تأسیس کرد. این کمیته که در اسفندماه ۱۳۵۹ با گسترش یافتن فعالیتهاش به مرکز نشر دانشگاهی تبدیل شد، کار ترجمه و تصحیح و تدقیق متون درسی، بوزیره متونی که دانشگاهیان در دوران تعطیلی وقت دانشگاهها تهیه می کردند، به عهده گروههای تخصصی مشکل از استادان صاحب نظر و متعدد گذاشت. گروههای تخصصی مرکز نشر متون درسی مناسب را، با توجه به نیازهای آموزشی دانشگاههای کشور انتخاب کرده به مترجمان و مولفان با صلاحیت سپرده اند. کتابها پس از ترجمه یا تألیف حتی المقدور توسط ویراستاران متخصص سپرده اند. کتابها پس از شود خوشبختانه تعداد زیادی از آین کتابها آماده چاپ شده ویرایش علمی و فنی می شود. خوشبختانه تعداد زیادی از آین کتابها آماده چاپ شده است که بتدربیج یه زیر چاپ می روند و در اختیار دانشجویان و محققان قرار می گیرد.

کتاب المغازی
محمدبن عمر واقعی (متوفی ۲۰۷ هـ ق.)

ترجمه محمود مهدوی دامغانی

جلد اول
تهران، ۱۳۶۱

چاپ و صحافی: مرکز تولید و انتشارات مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی
بها: شمیز ۴۲۰ ریال، زرگوب ۶۲۰ ریال

حق چاپ محفوظ است

والله ولی التوفيق

مرکز نشر دانشگاهی

فهرست

صفحه

صفحه	موضوع
۱	
۷	مقدمه مترجم
۳۷	مقدمه مارسدن جونز محقق کتاب
۶	مراجع تحقیق
۷	سریه حمزه بن عبدالمطلب
۷	سریه عبیدة بن حارث در رابع
۸	سریه سعد بن ابی وقاص در خزار
۸	غزوہ ابواء
۹	غزوہ بواط
۹	غزوہ بدر اولی
۹	غزوہ ذی القعیدہ
۱۴	سریه نخلہ
۹۵	بدر القتال
۹۶	اطعام کنندگان مشرکان در بدر
۹۷	اسامی اشخاصی که برای آزادی اسیران آمدند
۱۰۴	ذکر سوره انفال
۱۰۸	ذکر کسانی از مشرکان که اسیر شدند
۱۰۹	اسامی مشرکانی که در راه بدر عهده دار اطعام بودند
۱۱۰	اسامی مسلمانانی که در بدر شهید شدند
۱۱۴	اسامی مشرکانی که در بدر کشته شدند
۱۲۴	اسامی افراد قریشی و انصار که در جنگ بدر حضور داشتند
۱۲۵	ذکر کشته شدن عضماء دختر مروان
۱۲۷	ذکر سریه کشن ابی عفک
۱۳۰	- غزوہ قینقاع
۱۳۲	غزوہ سویق
۱۳۳	غزوہ قرارۃ الکندر
	قتل ابن الاشرف

موضوع

صفحه

-غزوه عطفان در ذی امر

-غزوه بنی سلیم در بخنان از ناحیه فرع

سریه قرده

-غزوه أحد

نام مسلمانانی که در أحد کشته شدند

اسامی کشته شدگان مشرکان

آیاتی از قرآن که درباره أحد نازل شده است

جنگ حمراء الاسد

سریه ابوسلمه بن عبدالاسد در قطنه

غزوه بشر معونه

نام شهدای قریش در جنگ بشر معونه

جنگ رجیع

جنگ بنی نضیر

ذکر آیاتی از قرآن که در مورد بنی نضیر نازل شده است

جنگ بدر الموعد

سریه ابن عتبیک برای کشتن ابورافع

غزوه ذات الرفاع

غزوه دومة الجندل

غزوه مُرسیع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مقدمه مترجم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد خاتم النبيين و أهل بيته الطاهرين.

در روش تربیت اسلام، همواره انسانهای برگزیده و بندگان نیکوکار و اندیشه و کردارشان

برمنطق دیگران بوده و هستند، و از وظایف هر مسلمانی است که تا سر حد امکان در هر

طبقه‌ای که باشد اندیشه و رفتار خود را منطبق بر راه و رسم این برگزیدگان کند. قرآن گاهی

حضرت ابراهیم خلیل(ع) را به عنوان سرمنطق و انسان نعمونه معرفی می‌کند در آنجا که می‌گوید:

قد كائت لَكُمْ أَسْوَةً حَسَنَةً فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ.

در جای دیگر، پیروان واقعی آن حضرت نعمونه قرار گرفته‌اند. آنجا که می‌گوید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أَسْوَةً حَسَنَةً إِنَّمَا يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَنْعُولَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ

الحمد: ۱ گاه فردی برگزیده، بدون درنظر گرفتن جنسیت و وابستگی‌های ظاهری، به عنوان نعمونه و

سرمنطق معرفی شده است، هرچند که همسر فرعون باشد، آنجا که می‌فرماید:

صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا، امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ.

۱ و ۲) آیات ۴ و ۶، سوره ۶۰.

۳) آیه ۱۱ سوره ۶۶.

پیامبر (ص) به مدینه تا پایان جنگ بنی المصطلق (مُرْسِيع) است آمده شده است و امیدوارم به عنایت حق تعالی و توجه وجود مقدس نبی اکرم (ص) توفیق یار باشد تا بقیه آن هم که دو جلد دیگر است، بتدریج تا محرم ۱۴۰۱ هـ ق. تمام و آمده شود.

چایی که برای ترجمه برگزیدم بهترین و انتقادی‌ترین چاپ موجود مغایزی است که به اهتمام استاد مارسدن جونز در سلسله انتشارات دانشگاه اکسفورد انگلیس منتشر شده است و چون درباره شرح حال و تأثیفات و آثار واقعی مقدمه^۱ بسیار جامی به وسیله جونز تهیه و چاپ شده است، برای شرح حال واقعی به ترجمه همان مقدمه قناعت شد، فقط در موارد لزوم در پاورقی توضیح داده شد.^۲

اکنون برخی از علل گزینش مغایزی واقعی را برای ترجمه به طور اختصار باطلاع خواهند گان ارجمند می‌رساند.

۱- با توجه به تاریخ مرگ واقعی که ۲۵۷ هـ ق. است، تقریباً این کتاب قدیمی‌ترین کتاب در این رشته است که به طور مفصل تدوین و از دستبرد حادثه محفوظ و به دست ما رسیده است. برای اطلاع سختصر از کمیت این کتاب خوب است بدایم که مجموعه غزوات پیامبر (ص) و در واقع ده سال زندگانی آن حضرت در ۱۱۲۶ صفحه به قطعه^۳ زیری ۱۵×۲۳ سانتیمتر بزرگوار را از دیرباز دستاویز و بهانه حمله به اسلام و آن حضرت قرار داده اند با مراجعت به این کتابها براحتی و سادگی می‌توان یاسخ بسیاری از اعتراضهای مفرضانه را بیدا کرد.

۲- اهمیت مقام علمی و فضل واقعی چنان است که نه تنها این کتاب او بلکه آثار دیگرش ریز کاریهای را تبدیل و سبیط کرده است که دیگران چندان توجهی به آن نداشته‌اند.

۳- اهمیت مقام علمی و فضل واقعی چنان است که دیگران را باید از مدت‌ها قبل متوجه وجود بارهای از مسکلات ذهنی جوانان درباره کیفیت جنگهای حضرت ختنی^۴ برآورده باشند که جوانهای یاکنهاد و نیک‌سرشت ماء‌که متأسفانه نمی‌توانند از منابع و مصادر مهم که به زبان عربی است استفاده کنند، تحت تأثیر مطالب واهی و دور از حقیقت مسئی مفرض قرار می‌گیرند و گاه در ذهن آنان شباهاتی ایجاد می‌شود که رفع آن نیاز به ارائه مدارک استوار دارد و در صدد برآمدن تا در صورت امکان برخی از منابع و مصادر مهم را که مورد اعتماد فرقه‌های مختلف مسلمانان باشد به فارسی ترجمه کنم، بنابراین، هدف اصلی این است که منابع کهن و ارزشمند اسلامی به زبان فارسی در اختیار گروههایی که نمی‌توانند از عربی استفاده کنند، گذاشته شود تا خود با مراجعت به آنها بتوانند بهره‌ای ببرند و چون بازدهی‌مند سده هجرت حضرت ختنی مرتبت بزودی آغاز خواهد شد.

^۱ مهترین سرمشق مسلمانان و نمودار آن، وجود مقدس حضرت ختنی مرتبت صلی اللہ علیه وآلہ وسلم است.

لقد کان لَكُمْ فی رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللّٰهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيرًا . با توجه به اختصار مطالب کلام الله مجید برای اطلاع از تفصیل و کیفیت عمل حضرت ختنی مرتبت نیازمند مراجعت به مدارک دیگری هستیم که کتابهای تنظیم و تألیف شده درباره زندگی و چگونگی اعمال آن حضرت، بخش عمده‌ای از این مدارک است.

به همین جهت مسلمانان از همان آغاز در تنظیم کتابهای سیره و مغایزی رسول خدا (ص) اهتمام فراوان داشته‌اند، به طوری که همزمان با تدوین سایر علوم، کتابهای مربوط به این قسمت هم تنظیم شده است، به عنوان نمونه، اگر درنظر بگیریم که صحاح و اصول معتبر حدیث برای

مذاهب مختلف از اوآخر قرن دوم تا اواسط قرن بیستم هـ ق. تألیف شده است، کتابهای سیره و مغایزی هم از اوائل قرن دوم در نقاط مختلف بویژه مدینه منوره به وجود آمده و یادگارهای ارزشمندی برای ما باقی مانده است. چون مذاهان و مخالفان اسلام موضوع جنگهای پیامبر بزرگوار را از دیرباز دستاویز و بهانه حمله به اسلام و آن حضرت قرار داده اند با مراجعت به این کتابها براحتی و سادگی می‌توان یاسخ بسیاری از اعتراضهای مفرضانه را بیدا کرد.

بدیهی است هرچه زمان این کتابها به صدر اسلام نزدیکتر باشد از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود، خوشبختانه یکی از کتب مهم این رشته کتاب مغایزی محمدبن

عمر واقعی است که در اوآخر قرن دوم هـ ق. تدوین شده و تاریخ درگذشت نویسنده آن سال ۲۵۷ هـ ق. است و در صفحات بعد اطلاعات بیشتری در این زمینه عرضه خواهد شد.

این بند از مدت‌ها قبل متوجه وجود بارهای از مسکلات ذهنی جوانان درباره کیفیت جنگهای حضرت ختنی^۴ برآورده باشند که جوانهای یاکنهاد و نیک‌سرشت ماء‌که متأسفانه نمی‌توانند از منابع و مصادر مهم که به زبان عربی است استفاده کنند، تحت تأثیر مطالب واهی و دور از حقیقت مسئی مفرض قرار می‌گیرند و گاه در ذهن آنان شباهاتی ایجاد

می‌شود که رفع آن نیاز به ارائه مدارک استوار دارد و در صدد برآمدن تا در صورت امکان برخی از منابع و مصادر مهم را که مورد اعتماد فرقه‌های مختلف مسلمانان باشد به فارسی ترجمه کنم، بنابراین، هدف اصلی این است که منابع کهن و ارزشمند اسلامی به زبان فارسی در اختیار گروههایی که نمی‌توانند از عربی استفاده کنند، گذاشته شود تا خود با مراجعت به آنها بتوانند بهره‌ای ببرند و چون بازدهی‌مند سده هجرت حضرت ختنی مرتبت بزودی آغاز خواهد شد.

وظیفه خود داشتم به آن اندازه که از این ذره ساخته است به ساحت مقدسش عرض ادب کنم، بدین منظور قبل از کتاب دلالت النبوه بیهقی (متوفی در سال ۴۵۸ هـ ق.) را ترجمه کرده و در اختیار بنگاه ترجمه و نشر کتاب گذاشتم و امیدوارم تا آغاز ۱۴۰۱ هجری قمری به عنایت الهی، چاپ و منتشر گردد. اینک ترجمه جلد اول مغایزی واقعی که موضوع آن از ورود

۱) عنوان عربی این چاپ چنین است: کتاب المغایزی للواعنی، محمدبن عمر بن الواقد المتوفی سنة ۲۵۷ هـ ق. تحقیق дکتور مارسدن جونز، مطبعة جامعة اکسفورد ۱۹۶۶.

۲) سیره ابن هشام، چاپ مصطفی السقام، قاهره ۱۲۵۵ هـ ق. و ترجمه تاریخ طبری به قلم آقای ابوالقاسم پائیمه، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ملاک مقایسه بوده است.

خود را از قول ابن خردابه، نقل کرده است.^۱
 ۵. واقدی سعی کرده است که در مورد هر جنگ و سریه آیاتی را که شان تزولش مربوط است.^۲
 به آن است ذکر کند: به طوری که، گاه فصل جداگانه‌ای به این منظور باز کرده است، مثلاً در قرآن مجید در مقابل خود می‌بیند. حتی اختلاف نظرهایی را که در تفسیر آیده شده است ملاحظه می‌کند و این موضوع در کمتر کتابی از کتابهای سیره و مغاری دیده می‌شود.
 ع. مغاری واقدی چنان نیست که فقط محتوی تاریخ جنگها بوده و موضوع دیگری در آن طرح نشده باشد؛ بلکه مطالب آموختنده بسیاری در آن آمده است. به عنوان نمونه صحنه‌های مختلفی که در باب صمیمیت و فداکاری و اخلاص مسلمانان در سایه ارشاد و تربیت حضرت ختمی مرتب^(ص) دیده می‌شود برای «میشه خواندنی و آموختنی است. رغبت نوجوانان برای وصول به درجه شهادت، اصرار پیرمردان و افراد علیل به پیامبر^(ص) برای کسب اجازه شرکت در جنگ، پیشنهاد نوجوانانی که به واسطه کمی سن و سال از شرکت در جنگ محروم شده اند به کشتی گرفتن و زورآزمائی با شرکت کنندگان، صبر و برداشتن و شکنی مادران و همسران و خواهران داغدار و مصیبت دیده، سیمای مهربان و عنایت کامل حضرت ختمی- مرتب^(ص) نسبت به بازماندگان شهداء، گذشت و بزرگمنشی انصار در مقابل غنایم و امور مادی، خوشرفتاری با اسیران و چاره اندیشی برای آزاد کردن ایشان، در عین حال در موارد لازم شدت عمل و دور اندیشی و باریک بینی، همه از اموری است که جامعه اسلامی در همه وقت و بخصوص در این زمان به فرآگرفتن و عمل کردن به آن سخت نیازمند است و بدون مبالغه می‌توان مغاری را کتابی دانست، که بسیاری از مسائل اجتماعی و اخلاقی در آن طرح شده است. ذکر یکی دو نکته را هم لازم می‌بینم: نخست این که، واقدی در مورد برخی از اصطلاحات مربوط به مغاری و سیره، مانند غزوه و سریه، تعریفی را که بعدها یا قبله در مورد آنها شده است، رعایت نکرده است.

بسیاری گفته‌اند جنگهایی که با سریرستی و شرک حضرت ختمی مرتب^(ص) بوده است «غزوه» و بقیه «سریه» نامیده می‌شود. در صورتی که در مغاری واقدی مواردی را می‌بینیم، که پیامبر^(ص) در آن شرک نداشته‌اند، در عین حال به آن «غزوه» اطلاق کرده است - مانند غزوه رجیع و غزوه مؤته، دوم آنکه، اسمی برخی از جنگها و سریه‌ها با کتابهای دیگر سیره و مغاری حتی معاصران او متفاوت است، مثلاً جنگ بنی المصطلق را که تقریباً در عموم تواریخ به همین نام ثبت کرده‌اند، واقدی مُریسیع نامیده است. در این گونه موارد در پاورقی تذکر داده شده است.

استاد مارسدن جونز^۳ در خواشی و مقدمه کتاب متهم زحمت فراوان شده است. بنده،

(۱) الاغانی، جاپ دارالكتب، جلد هشتم، صفحات ۳۲۱-۳۲۲.

2) Marsden Jones

ابواسحق ابراهیم نقی کوفی، نویسنده شیعی، فاضل قرن سوم (متوفی در سال ۲۸۳ هـ). هم در کتاب الفارات خود مکرر از مطالب واقدی استفاده و به آنها استناد جسته است.^۴
 بیشتر می‌توان به فهارس مرتب جلد نهم مروج النہب مراجعه کرد. اگر بخواهیم استفاده داشمندان دیگر جون طبری و ابن اثیر و ابوالفدا نویری و ابن ابی الحدید و دیگران را ارائه دهیم سخن به درازامی کشد.
 ابن ندیم در الفهرست می‌نویسد: علماء گفته‌اند سلط واقدی در اخبار مربوط به حجاج و سیره از همه بیشتر است و بالاخره ابن خلدون در چند جای مقدمه خود، واقدی را از پیشروان تنظیم اخبار می‌شمرد.^۵
 ۳- آراء و اخبار واقدی در مورد مغاری رسول مسیح^(ص)، مورد استناد هر دو گروه شیعه و سنی قرار گرفته است، هرچند در مورد مذهب واقدی بسیار گفتگو شده است. بدون اینکه در اینجا اصراری به اثبات مذهب او داشته باشم، عرض می‌کنم که اخبار واقدی به همان اندازه که در کتب اهل سنت مورد استفاده قرار گرفته در کتب شیعه هم از مراجع و منابع شمرده شده است: به طوری که در کتب تفسیر شیعه مکرر به آراء و اقوال او بر می‌خوریم. مثلاً شیخ الطائف طوسی (رضوان الله تعالیٰ علیه) در تفسیر تبیان (برای نمونه صفحه ۵۷۸، ج ۲، جاپ نجف) و شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان (برای نمونه صفحه ۴۹۸، ج ۱ و ۲، جاپ بیروت و صفحات بعد) و ابوالمحاسن جرجانی در تفسیر گازر (برای نمونه، صفحات ۱۶۴ و ۳۳۵ جلد ۲) و مجلسی در جاهای مختلف بحار الانوار گفته‌های او را شاهد آورده‌اند. بنابراین به اصطلاح، واقدی تا حدود زیادی مورد اتفاق فرقین است.

۴- یکی دیگر از انگیزه‌های این بنده، برای ترجمه مغاری واقدی، ایرانی الاصل بودن اوست. گروهی از نویسندهای از جمله ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی این موضوع را ذکر کرده است، که مادر واقدی، نویسنده خاتر است که ایرانی است. ابوالفرج اصفهانی مطلب

۱) انساب الاشراف، به تصحیح استاد شیخ محمد باقر محمودی، جاپ ۱۹۷۷ بیروت، صفحات ۵۵ و ۶۶ و ۲۱۹ و و فتح البلدان، ترجمه فارسی بخش ایران، به اهتمام آقای دکتر آذرنوش، جاپ بنیاد فرهنگ، صفحات ۴۱، ۴۲ و

۲) الفارات، به تصحیح استاد فقید سید جلال الدین محدث، جاپ انجمان آثار ملی، صفحات ۵۸۱ و ۳) مروج النہب، به اهتمام باریه دومینار، ترجمه فرانسه، جاپ پارس، صفحه ۲۹۴، ج ۶، و ۴) به نقل پاورقی ص ۶۲۲ الفارات.

۵) ترجمه مقدمه ابن خلدون، ترجمه مرحوم محمد پروین گابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صفحات ۳، ۲، ۱ و

فهرست کتابهایی را که مورد استفاده او بوده است در پایان مقدمه تقلیل کردم که حقی از ایشان ضایع نشود. در عین حال آنچه به نظر قاصم رسیده و لازم بوده است که توضیح داده شود در پاورقی با ذکر «د.م.» آورده ام.

شک نیست که نارسایی هایی در ترجمه بوزیره در مورد اشعار و زجزهای چشم خواهد خورد. امیدوارم فضلای محترم از راهنمایی و ارشاد مضایقه نفرمایند. آرزومند این کار بسیار کوچک ملحوظ نظر و مورد قبول ساحت مقدس حضرت ختمی مرتبت (ص) قرار گیرد و معروض می دارد که: **يَا أَيُّهَا الْمَرْيَزَ مَسْنَا وَ اهْلَنَا الضُّرُّ وَ جَنَّا بِبَضَاعَةٍ مُّجَاهَةٍ، فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصْدِقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ الْمُتَصَدِّقِينَ.**

محمد مهدوی دامغانی - مهرماه ۱۳۵۹ خورشیدی
ذیقعدة الحرام ۱۴۰۰ هـ ق.

اکبر ۱۹۸۰

مقدمه مارسدن جرنر محقق کتاب

ابوعبدالله محمدبن عمر واقدی، در سال یکصد و سی هـ ق. در اواخر خلافت مروان بن محمد در مدینه متولد شد. این مطلب راشاگرد و کاتب او این سعد در طبقات اظهار داشته است. صفتی، و این تعری بردی ولادت او را در سال ۱۲۹ دانسته اند. و ابوالفرج اصفهانی می نویسد که مادر واقدی، دختر عیسی بن جعفر بن سائب خائز است، و پدر این بانو، مردی ایرانی و از سرزمین فارس است؟ واقدی از وابستگان بنی سهم است که یکی از خاندانهای قبیله بنی اسلم شمرده می شوند. این که این خلکان، اورا از وابستگان و خدمتکاران بنی هاشم دانسته است،

۱) ابن سعد، طبقات، ج ۷، بخش دوم، ص ۷۷.

۲) صفتی، الواضی بالوفیات، ج ۴، ص ۲۲۸.

۳) النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۸۲.

۴) الاغانی، ج ۸، ص ۲۲۲.

۵) ابن سعد، طبقات، ج ۵، ص ۳۱۴. عین الانز، ج ۱، ص ۱۷. ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۴۴ - تاریخ مدینه

آنها را به واقعی حواله کردند و او همراه آن دو تماشی موضع و گورها را نشان آنان صحیح نیست.^١ مصادر کتب تذکره و رجال در باره آغاز زندگانی او مطلبی ندارد، ولی به نظر می‌رسد که واقعی از سنین جوانی، بلکه نوجوانی، درباره کسب معلومات مربوط به سیره و جنگهای پیامبر(ص) سخت کوشش می‌کرده است.

ابن عساکر ضمن نقل قول مسیبی می‌نویسد^٢ که : واقعی کتاب ستونی در مسجد پیامبر می‌نشست. از او پرسیدند چه می‌خوانی؟ گفت: بخشهاي از معازی. این خبر را خطیب بغدادی هم در تاریخ بغداد از سمعتی نقل کرده است.

بیشتر مراجع، موضوع توجه واقعی به جمع آوری اخبار و احادیث و روایات مختلف مربوط به سیره را ذکر کرده و به کوشش او در این راه تصریح کرده‌اند:

ابن عساکر و خطیب بغدادی و ابن سیدالناس^٣ از واقعی نقل می‌کنند که می‌گفت: به هر یک از فرزندان صحابه و شهدا و وابستگان آنها که می‌رسیدم، آیا از کسی خبری درباره چگونگی شهادت و محل مرگ خوشاوند خود شنیده‌ای؟ و چون خبر می‌دادند، شخصاً به جایی که گفته بود می‌رفتم و محل راشاهده می‌کردم. چنانچه به منطقه مُرسیع رفت و از نزدیک آنجارا مشاهده کردم و از هیچ جنگی آگاه نشم مگر اینکه برای معاينه محل آن جنگ به آنجا رفتم. اخباری شبیه به این خبر نقل شده است. از جمله هارون فروی می‌گوید: واقعی را در محل کوهه پشتی سفری دارد. گفتم: آهنگ کجا داری؟ گفت: می‌خواهم به‌حنین بروم که محل جنگ حنین را از نزدیک مشاهده کنم.

چیرگی واقعی در شناختن مواسع مختلف به آن درجه است که گفته‌اند هنگامی که هارون الرشید و یحیی بن خالد بر مکی در سفر حج خود به مدينه رسیدند، در جستجوی راهنمایی بودند که آنها را به محل گورهای شهدان و جایگاه جنگها راهنمایی کند،

▶ مشفق، ج ١١، ورقه ٢ ب. تذكرة العفاظ، ج ١، ص ٣٤٨. سیر اعلام البلاه، ج ٧، ورقه ١١٧ ب. لسان المیزان، ج ٦، ص ٨٥٢. شذرات النهب، ج ٢، ص ١٨. الواقی بالوفیات، ج ٤، ص ٣٣٨. تصریح والتعديل، ج ٤، ص ٣٦٣.

٢٠. النیاج المنہب، ص ٢٣٥. تهذیب التهذیب، ج ٩، ص ٣٦٣.

١) وفیات الاعیان، ج ١، ص ٦٤.

٢) تاریخ مدینة دمشق، ج ١١، ورقه ٥.

٣) تاریخ بغداد، ج ٣، ص ٧.

٤) تاریخ مدینة دمشق، ج ١١، ص ٥ الف. تاریخ بغداد، ج ٣، ص ٦. عيون الاتر، ج ١، ص ١٨.

٥) همان منابع و همان صفحات.

حرکت به عراق

واقعی در سال ١٨٥ هـ ق. از مدينه به قصد عراق بیرون آمد. خطیب بغدادی از قول واقعی نقل می‌کند که می‌گفت: «در مدينه گندم می‌فروختم، صد هزار درهم سرمایه مردم در دست من بود که با آن کار می‌کردم و حق العمل بر می‌داشتم و آن سرمایه از دست رفت و آهنگ عراق کردم و پیش یحیی بن خالد بر مکی آمد». ابن سعد هم می‌گوید: «واقعی به‌واسطه اینکه وام‌دار شده بود به عراق رفت».^٤

چنین به نظر می‌رسد که سبب اصلی مسافت واقعی به عراق رغبت او به دیدار یحیی بن خالد بر مکی است: زیرا در سفر حج همت والا یحیی در وجود واقعی کشی نسبت به او ایجاد کرده بود. واقعی می‌خواست برای تحقق بخشیدن مشاهده کنم.

به آرزوهای مادی و معنوی خود در محیط راحت‌تری قرار گیرد. در آن هنگام چیرگی واقعی در شناختن مواسع مختلف به آن درجه است که گفته‌اند هنگامی که دریچه‌های نور و امید در بغداد بود. مخصوصاً در دوره هارون. ابن سعد در جای دیگر مطلبی می‌نویسد که مؤید این نظریه است: می‌گوید: «واقعی می‌گفت: روزگار دندان بمانشان داد و همسرم ام عبدالله به من اعتراض کرد و گفت چرا کوتاهی می‌کنی؟ وزیر خلیفه تو را می‌شناسند و از تو خواسته است که پیش او بروی و او دارای مقام ارزشی

١) این داستان بطور مفصل در طبقات این سعد آمده است. ج ٥، ص ٣١٥.

٢) طبقات، ج ٥، صفحات ٣١٥ و ٣١٩.

٣) تاریخ مدینة دمشق، ج ١١، ص ٥ الف. تاریخ بغداد، ج ٣، ص ٣. عيون الاتر، ج ١، ص ١٧.

٤) طبقات، بخش دوم، ج ٧، ص ٧٧. تاریخ بغداد، ج ٣، ص ٤.

٥) طبقات، بخش دوم، ج ٣، ص ٤.

٦) تاریخ بغداد، ج ٣، ص ٧٧.

٧) طبقات، بخش دوم، ج ٧، ص ٧٧.

یاقوت^۱ می نویسد: «هارون الرشید سمت قضاوت منطقه شرقی بغداد را به واقدی داده است؛ پیش از آنکه مأمون او را به منصب قضاوت عسکر مهدی منصوب کند.» و این به صواب نزدیکتر است؛ زیرا واقدی با هارون رابطه صمیمی داشته است؛ و این امکان فراهم بوده است و دلیلی نداریم که بگوییم انتصاب او به قضاوت آن همه به تأخیر افتاده باشد که مأمون از خراسان بر گردد.

با وجود پیوند دوستی استواری که میان واقدی و یحیی بن خالد و دیگر بر مکان بود، مأمون نه تنها همچنان سمت قضاوت به واقدی داد بلکه پس از نکبت و بد بختی برآمکه، در بزرگداشت و رعایت حال واقدی کوتاهی نکرد^۲ و مناصب مهم دیگری هم این سعد نوشته است: «واقدی از رقه شام به بغداد برگشت و همانجا مقیم شد تا اینکه خلیفه شصتصهزار درهم دریافت داشتم به طوری که پرداخت زکات بر من واجب شد».^۳ این سعد نوشته است: «واقدی از رقه شام به بغداد برگشت و همانجا مقیم شد تا اینکه مأمون از خراسان برگشت و او را قاضی منطقه عسکر مهدی کرد، که در بخش شرقی بغداد است.^۴

ابن خلکان از قول ابن قتبیه نقل می کند که واقدی به: گام مرگ در بخش غربی بغداد قاضی بوده است.^۵ ولی هورووتس این گفتار را رد کرده و آن را مستند به اشتباه این خلکان، در کیفیت معنی عبارت ابن قتبیه دانسته است: می گوید: عبارت ابن قتبیه چنین است: «واقدی در سال ۲۰۷ درگذشت و محمدبن سماعه تبعیمی بر او نماز گزارد و او قاضی منطقه غربی بغداد بود.» - که در اینجا منظور بیان سمت و منصب محمدبن سماعه است نه واقدی.^۶

ظاهرآ در اینکه واقدی هنگام مرگ قاضی ناحیه شرقی بغداد بوده است شکی نیست، ولی پیش از آنکه مأمون او را به سمت قضاوت ناحیه شرقی منصوب کند، در ناحیه غربی سکونت داشته است و بسیاری از مصادر این موضوع را تصریح کرده اند.

هنگامی که واقدی از جانب غربی بغداد به جانب شرقی آن می کوچید کتابهایش را در یکصد و بیست بسته سنگین حمل کرد.^۷

وفات واقدی

درباره تاریخ وفات او اختلافی دیده می شود. ابن خلکان، متذکر می شود که واقدی در سال ۲۰۶ هـ ق. در گذشته است^۸ و حال آنکه منابع دیگر از جمله این سعد در طبقات متذکر شده اند که مرگ او در ذیحجه ۲۰۷ هـ ق. اتفاق افتاده است^۹ و

- (۱) معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۲۷۹.
- (۲) شذرات النہب، ج ۲، ص ۱۸.
- (۳) لسان المیزان، ج ۶، ص ۸۵۲.
- (۴) تاریخ جرجان، ص ۱۲۵.
- (۵) الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۲۲۸.
- (۶) تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۱، ص ۳ ب. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰.
- (۷) طبقات، ج ۵، ص ۳۲۱.
- (۸) وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۴۱.
- (۹) طبقات، ج ۷، بخش دوم، ص ۷۷. تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۱، ورقه ۳. نذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۴۸.

است. این بود که از مدینه کوچیدم.^{۱۰} هنگامی که واقدی به بغداد رسید، متوجه شد که در باریان و خلیفه به ناحیه رقه در شام رفته اند، این بود که مرکوب خود را به سوی شام به حرکت در آورد و در آنجا به ایشان پیوست. یحیی بن خالد بر مکی با او برخورده داشت که شایسته مرتبه بخشنده و بزرگواری ایشان بود.^{۱۱} در زیر سایه برآمکه، از هر سوی خیر و نیکی به واقدی روی آورد، عطا یای ایشان به او منضم به عطا یای هارون و پسرش مأمون بود. واقدی می گوید: «از خلیفه شصتصهزار درهم دریافت داشتم به طوری که پرداخت زکات بر من واجب شد».^{۱۲} این سعد نوشته است: «واقدی از رقه شام به بغداد برگشت و همانجا مقیم شد تا اینکه عراق بوده است». سهمی هم ضمن بیان شرح حال ائمته بن هلال، که قاضی گرگان

بوده است، می نویسد: واقدی از بغداد از را به سمت قاضی گرگان منصوب ساخته است. در مدت چهار سال آخر عمر، واقدی سمت قضاوه ناحیه عسکر مهدی را داشته است.^{۱۳}

وقادی با همه بخشندها و پادشاهی فراوانی که از طرف هارون و وزیرش یحیی بن خالد و فرزندش مأمون دریافت می کرد، به هنگام مرگ چیزی نداشت - حتی کفن آماده ای که او را کفن کنند و مأمون برای او کفن فرستاد.^{۱۴} واقدی از مأمون تقاضا محمدبن سماعه سمعاء است نه واقدی.^{۱۵}

نیست، ولی پیش از آنکه مأمون او را به سمت قضاوت ناحیه شرقی منصوب کند، در ناحیه غربی سکونت داشته است و بسیاری از مصادر این موضوع را تصریح کرده اند. هنگامی که واقدی از جانب غربی بغداد به جانب شرقی آن می کوچید کتابهایش را در یکصد و بیست بسته سنگین حمل کرد.^{۱۶}

۱) طبقات، ج ۵، ص ۲۱۵.

۲) تفصیل سفر واقدی به عراق در ج ۵ طبقات، ص ۳۱۵. آمده است.

۳) تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۰.

۴) طبقات، ج ۷، بخش دوم، ص ۷۷.

۵) وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۴۱.

۶) J.Horovitz, The Earliest Biographies of the Prophet and their authors, *Islamic Culture*, 1928, 513.

۷) الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۲۸. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵. عیون الانز، ج ۱، ص ۱۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ورقه ۱۱۸.

ابن سعد کاتب و شاگرد واقدی او را چنین وصف کرده است: «واقدی آگاه به
غازی، سیره، فتوح، اختلاف مردم درباره احادیث و احکام و اجتماع و هم‌آهنگی مردم
ر موضعات بود. و این مطالب را در کتبی که نوشته و تفسیر کرده و آنها را استخراج
ده است، می‌ینیم.»^{۱۹}

ما کتابهای او را همانطور که در الفهرست ابن ندیم آمده است، ذکر می‌کنیم و
عد با منابع دیگر مقایسه و مطابقت کرده و موارد اختلاف را بازگو می‌کنیم:
۱- کتاب التاریخ و المغازی و المبعث.

- ١- كتاب الطبقات.
 - ٢- كتاب فتوح الشام.
 - ٣- كتاب فتوح العراق.
 - ٤- كتاب الجمل.
 - ٥- كتاب مقتل الحسين.
 - ٦- كتاب السيره.
 - ٧- كتاب ازواج النبي.
 - ٨- كتاب الرده و الدار.
 - ٩- كتاب حرب الاوس و المزدوج.
 - ١٠- كتاب صفين.
 - ١١- كتاب وفاة النبي.
 - ١٢- كتاب أمر العبادة والصليل.
 - ١٣- كتاب المناجح.
 - ١٤- كتاب السقيفة و بيعة ابي بكر
 - ١٥- كتاب ذكر القرآن.
 - ١٦- كتاب سيرة ابي بكر و وفاته.
 - ١٧- كتاب مراجعى قريش و الانصار فى القطانع، و وضع عمر الدواوين، و تصنیف القبائل و مراتبها و انسابها.

خطیب بغدادی، با اسنادی از عبدالله حضرمی روایت می کند که واقعی در سال ۲۰۹ هـ، در گذشته است.^۱

اگر قرار باشد یکی از این روایات را بر دیگر روایات ترجیح دهیم، از همه به صواب نزدیکتر روایت دوم است که ابن سعد شاگرد و کاتب واقدی و کسی که به زمان او نزدیک‌تر است، نقل کرده است. بعلاوه، ابن سعد شب وفات و روز دفن او را نام برده است و چنین می‌نویسد: «واقدی شب سه شنبه، یازده شب گذشته از ذی‌حجہ سال ۲۵۷ هـ، در گذشت و روز سه شنبه در گورستان خیزان به خاک سپرده شد و هفتاد و هشت ساله بود.» بعلاوه، این روایت در پیشتر منابع آمده است.

کتابهای واقعی

وأقدي در جمع آوری احادیث تلاش می کرد. چنانچه علی بن المدینی روایت می کند که او بیست هزار حديث جمع کرده است.^۱ ابن سیدالناس، هم نهاد، می کند که یحیی بن معین می گفته است: «وأقدي بیست هزار حديث از پیامبر جمع کرده است که همگی تازگی داشته و قبل اثبات شده اند. و این بمواسطه همان مطلبی است که قبل اشاره کردیم و گفتیم او از همه فرزندان صحابه و شهداء و وابستگان ایشان، از احوال گذشتگان می پرسید و شخصاً هم به محل جنگها و وقایع مراجعته می کرد و از همگان سؤال می کرد.»^۲

ابن ندیم می‌گوید: «دو نفر در خانهٔ واقعی شب و روز به نگارش و ثبت کتابها و مطالب او اشتغال داشتند و به هنگام مرگ ششصد بسته کتاب از او باقی ماند که برای
همان بسته احتساب یافته شدند».^۵

بدیهی است که واقدی درباره علوم اسلامی نظر داشته است. ولی به طور خاص درباره تاریخ اسلام کار کرده است. ابراهیم حربی در این مورد می گوید: «واقدی در امر تاریخ اسلام دانشمندترین مردم بوده و از دوره جاہلیت چیزی نمی دانسته است.»

◀ مجمع الادباء، ج ١٨، ص ٢٨١.

١) تاريخ بغداد، ج ٢، ص ٢٥.

^٢) طبقات، ج. ٧، ص. ٧٧.

٤) عيون الانر، ج ١، ص ٢٠.

١٢٣) الفهرست، ص.

١١٧ بـ ورقة سير اعلام النبلاء ج ٢

٢١٣ - ٥ طبقات

الفهرس

الفقه ثبت کرده است.

به طوری که نوسنده هدایة العارفین نقل می کند، حاجی خلیفه صاحب کتاب کشف الظنون نیز همه این کتاب ها را با تفاوت و اختلاف زیاد در اسمی آنها نقل کرده است، و چیزی بر کتابها نیز نموده است بجز یک کتاب بنام تفسیر القرآن، که شاید همان کتاب هفدهم باشد که ابن ندیم بنام کتاب ذکر القرآن یاد کرده است.
از مجموع تألیفات واقعی نسبت به دو کتاب مغازی و کتاب الردة به او تردیدی نداریم؛ البته مطالبی از کتب دیگر او در تألیفات متأخرین نقل شده است.
عنوان و نام کتاب اول آنچنانکه ابن ندیم ذکر کرده است کتاب التاریخ و المغازی و المبعث است و چنین بنظر می رسد که کتاب مغازی بخشی از کتاب بزرگی است که مشتمل بر تاریخ و مغازی و مبعث بوده است، مانند سیره ابن اسحق.
ابن سعد گهگاه از واقعی اخباری نقل می کند که مربوط به قبل از بعثت است.
طبری هم در ذکر برخی اخبار نظیر جنگ حشیان با یمن و موضوع وفات عبدالله بن عبدالمطلب، به واقعی اعتماد کرده و از او نقل کرده است.^۱ ابن کثیر در تاریخ خود مسائل مربوط به قوم تبع را از واقعی نقل نکرده و مطالب ابن اسحق را ترجیح داده است؛ در صورتی که اخبار زیاد دیگری مربوط به قبل از بعثت را باز از واقعی نقل کرده است. چنانکه مثلاً می بینیم اخبار مربوط به نزدیکی ظهور پیامبر (ص) و ولادت آن حضرت را از واقعی نقل کرده است.^۲
بنابراین، می توان گفت که آنچه ابن سعد، و طبری از اخبار دوره جاهلیت از قول واقعی نقل کرده اند از کتاب بزرگ او بنام کتاب التاریخ و المغازی و المبعث بوده و این سه بخش شبیه همان سه بخشی است که سیره ابن هشام دارد. لذا می توان نسبت اخبار دوره جاهلی و پیش از اسلام را که به واقعی نسبت داده می شود پذیرفت.
دیدیم که ابن سعد و طبری و ابن کثیر مطالب زیادی از واقعی نقل کرده اند - خاصه در مورد جنگها. بنابراین، اگر پذیریم که کتاب مغازی بخشی از یک کتاب بزرگتر است پس باید گفت که این مورخین مطالب دیگر را هم از دو بخش همان کتاب که مربوط به تاریخ و مبعث است نقل کرده اند.

(۱) هدایة العارفین، ج ۲، ص ۱۰

(۲) جای تعجب است که جگونه بدون ارائه هیچ دلیلی چنین ادعائی می کند و نمی توان این اظهار نظر را پذیرفت.^۳

(۳) طبقات، ج ۱، صفحات ۲۶، ۲۷، ۲۹...^۴

(۴) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۹۴۲ تا ۹۸۰^۵

(۵) البداية والنهاية، ج ۲، صفحات ۲۴۰ و ۲۶۲

- ۲۲- کتاب ضرب الدنانير والدراریم.
- ۲۳- کتاب تاریخ الفقهاء.
- ۲۴- کتاب الآداب.
- ۲۵- کتاب التاریخ الكبير.
- ۲۶- کتاب غلط الحديث.

۲۷- کتاب السنة و الجماعة و ذم الھری و ترك الخوارج في الفتنة.

۲۸- کتاب الاختلاف.
روایت ابن ندیم در مورد کتابهای واقعی با آنچه که یاقوت در معجم الادباء آورده، یکسان است و اختلاف مختصری به شرح زیر در آن دیده می شود:

- ۱- کتاب ششم را یاقوت با نام کتاب یوم العمل ذکر کرده است.
- ۲- در مورد نام کتاب نوزدهم، عبارت تصنیف القبائل و مراتبها و انسابها ذکر نشده است.

۳- کتاب بیست را بنام کتاب الترغیب فی علم القرآن ثبت کرده است.
۴- کتاب بیست و یکم را می گوید دو کتاب است: یکی مولدالحسن والحسین و دیگری مقتل الحسين.

- ۵- کتاب بیست و دوم را با نام السنة ر الجماعة و ذم الھری آورده است.
صفدی هم در الروافی بالوفیات، کتابهای واقعی را با اختلافی در اسمی آنها به شرح زیر آورده است:^۶
- ۱- صفدی کتابهای رقم هشتم، کتاب انسیره و دوازدهم، کتاب صفين را ذکر نکرده است.

۲- کتاب یازدهم را با نام حروب الاوس و الغزرج ذکر کرده است.
۳- کتاب هیجدهم را با نام ذکر الاذان یاد کرده است.
۴- در مورد کتاب نوزدهم مانند یاقوت، عمل کرده است.
۵- کتاب بیست را با نام کتاب الترغیب فی علم المغازی و غلط الرجال ثبت کرده است.

- ۶- کتاب بیست و یکم را با نام کتاب مولدالحسن والحسین و مقتله نوشته است.
۷- کتاب بیست و دوم را به نام کتاب ضرب الدنانیر آورده است.
۸- کتاب بیست و هشتم را با نام کتاب اختلاف اهل المدينة والکوفة فی ابواب

(۱) معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۲۸۱.

(۲) الروافی بالوفیات، صفدی، ج ۴، ص ۲۳۹.

که شاگرد و کاتب او محمد بن سعد تألیف کرده و در آن از طبقات واقعی بسیار نقل کرده است.

تنها نویسنده دیگری که با واقعی هم زمان بوده و در طبقات تألیفی دارد هیش بن عدی است.^۱ بدین جهت واقعی را از پیشگامان تألیف طبقات و از بنیان گذاران آن علم می‌شمرند. دو کتاب فتوح الشام و فتوح العراق واقعی از میان رفته‌اند و امروز به همچنین از آن دو دسترسی نداریم. آنچه هم که به نام فتوح الشام و فتوح العراق موجود است از او نیست چه تاریخ تألیف اینها پس از روزگار واقعی است.^۲

بلادری در کتاب فتوح البلدان خود مطالب زیادی از واقعی نقل می‌کند و این بدان جهت است که او از شاگردان ابن سعد است، که کاتب واقعی بوده است.

همین طبری و ابن کثیر هم از واقعی مطالب فراوانی را نقل کرده‌اند. طبری بسیاری از حوادث نیمه دوم قرن دوم هجری را از واقعی نقل می‌کند. غالباً حادثی که در دوره زندگی واقعی اتفاق افتاده است. این کثیر هم قضایای تاریخی سال ۶۴ هـ. را از قول واقعی نقل می‌کند.^۳

دربارهٔ تشیع واقعی

شاید وجود دو کتاب واقعی به نامهای مولدالحسن و الحسين و مقتل الحسين و مقتل الحسين توهیم شیعه بودن او را موجب شده است، چنان‌که ابن ندیم هم چنین پنداشته است و می‌گوید: واقعی شیعه و دارای مذهب پستنده بوده است و تفیه می‌کرده است. واقعی روایت می‌کند که علی (ع) از معجزات پیامبر (ص) است، همچنان که عصا برای موسی (ع) و زنده کردن مردگان برای عیسی (ع) معجزه بود. صاحب اعيان الشیعه (مرحوم آیة الله سید محسن جبل عاملی قدس سرّه) این گفتار ابن ندیم را نقل کرده است و به آن در مورد شیعه بودن واقعی استناد کرده و به همین جهت شرح حال او را در کتاب خود آورده است. همچنین، آقا بزرگ تهرانی در النریعه هنگام ذکر تاریخ واقعی این مطلب را ذکر کرده است.^۴

- ۱) یاقوت حموی، معجم الادباء، جلد ۱۹ ص ۳۱۰.
- ۲) بروکلمان، تاریخ الادب العربی، ج ۳. ص ۱۷.
- ۳) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۵۰۸.
- ۴) البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۲۹.
- ۵) الفهرست، ص ۱۴۳.
- ۶) اعيان الشیعه، ج ۴۶، ص ۱۷۱.
- ۷) النریعه الى تصانیف الشیعه، ج ۳، ص ۲۹۳.

ضمانتهایی که باید تذکر داد این است، که طبری معمولاً وقتی اخبار مربوط به دورهٔ جاهلیت و پیش از اسلام را نقل می‌کند از طریق ابن سعد از واقعی روایت می‌کند؛ و حال آنکه مطالب مربوط به مغازی را به طور مستقیم از واقعی نقل می‌کند، و این دلیل برآن است که طبری در مورد مغازی و جنگ‌ها به کتاب مغازی اعتماد می‌کند؛ و حال آنکه این کار را در مورد اخبار جاهلیت و پیش از بعثت نکرده است.

همچنین از نامگذاری کتاب التاریخ والمغازی والبعث، چنین بر می‌آید که به صورت یک کتاب واحد نبوده؛ بلکه سه کتاب جداگانه‌اند: یکی کتاب مغازی است و دو کتاب دیگر شاید بخش‌هایی از کتاب تاریخ کبیر یا کتاب سیره بوده‌اند.

همین مسأله در مورد کتاب دیگر واقعی که با نام الردہ والدار ثبت شده است پیش می‌آید. زیرا مسأله جنگ رده و کشتن عثمان با توجه به این که میان آن دو تقریباً ربع قرن فاصله زمانی است، نباید موضوع یک کتاب باشد. و چنین به نظر می‌رسد که آن هم باید دو کتاب جداگانه باشد. مخصوصاً که در منابع دیگر نام این کتاب فقط به صورت اکتاب الردہ آمده است. مثلاً سهیلی و ابن خیر اشیبی این را چنین ثبت کرده‌اند. یافعی هم در مرآة الجنان می‌گوید: دیگر از کتب واقعی اکتاب الردہ است که در آن مسأله ارتداد عرب بعد از وفات پیامبر (ص) و جنگ‌های صحابه با علی‌خان بن خوبیلد اسدی و اسود عنیسی و مُسیلمه کَذَاب را مطرح ساخته است. حاجی خلیفه هم این کتاب را با همین نام آورده است.^۵

بروکلمان متذکر شده است که نسخه‌ای از این کتاب با نام اکتاب الردہ در کتابخانه خدابخش شهر بانکیبور هند موجود است ولی پس از دسترسی به آن معلوم شد که تمام مطالب آن از واقعی نیست، بلکه مجموعه‌ای است دربارهٔ اخبار رده که از واقعی و ابن اسحق نقل شده است.

این هم روشن است که در عین حال آنچه ابن سعد و طبری در مورد اخبار پیش آمدۀای بعد از وفات پیامبر (ص) نوشته‌اند و همچنین بیشتر مطالبی که ابن حبیش در کتاب غزوات خود نوشته است، مأخذ از کتاب الردہ واقعی است.^۶

دربارهٔ کتاب طبقات واقعی می‌توان گفت در واقع کتابی است نظری کتاب طبقات

- ۱) الروض الانف، ج ۲، ص ۱۳۲ و فهرست اشیبی، ص ۲۳۷.
- ۲) مرآة الجنان، ج ۲، ص ۳۶.
- ۳) کشف الظفر، ج ۲، ص ۱۴۲۰.
- ۴) فهرست بانکیبور، ج ۵، ص ۱۰۸، شماره ۱۰۴۲.
- ۵) J. Horovitz, *Islamic culture* 1928, 516.

و هنگامی که در سیره ابن اسحق عدد کشته شدگان قریش در جنگ بدر را می خوانیم، مثلاً می بینیم که ابن اسحق می گوید: «طعیمه بن عدی را علی (ع) کشته است.» و حال آنکه واقعی می گوید که او را علی (ع) نکشته، بلکه حمزه کشته است. همچنین هنگامی که واقعی مسأله قتل صواب و اختلاف نظر در بارهٔ کسی که او را در روز احُد کشته است طرح می کند، می گوید: «برخی گفته اند: که سعد بن ابی وقاص او را کشته است، و برخی گفته اند علی (ع)، و دیگری گفته است قزمان و در نظر ما صحیح تر آن است که قزمان صواب را کشته است.»^۱

از این مهمتر آنکه، شیعیان خودشان در نقل اقوال واقعی گفتار او را به عنوان قول شیعه قبول ندارند؛ چنانکه، مثلاً، ابن ابی الحدید در کتاب خود بخشی نسبتاً مفصل از واقعی نقل کرده است، و سپس در همان مورد روایت دیگری را که با آن اختلاف دارد آورده و می گوید: «در روایت شیعیان چنین است.» ر این دلیل آن است که ابن ابی الحدید، واقعی را شیعه نمی داند و او را نمایانگر آرای شیعه نمی بیند.^۲ این نکته هم قابل ذکر است که به ابن اسحق هم تهمت گرایش به تشیع و قدری بودن زده اند. و چنین به نظر می رسد که اتهام واقعی و ابن اسحق در این مورد ارتباطی به عقاید شخصی آن دو ندارد؛ بلکه این اتهام از آنجا ناشی شده است که آنها در کتابهای خود پاره‌ای از اقوال و آراء شیعیان را بیان داشته‌اند. و این دلیل آن نیست

نمی توان از آن جنبه قدردانی و اظهار مبت به نبوی را به دیگران استبطاط کرد؟ - م.
۱) بیان نظر صحیح نویسنده ای آن هم در مرد فوق، آیا دلیل بر راقع نویسی و حق گرانی است؟ یا دلیل بر کاهش مزلت علی (ع)؟ بعلاوه، اگر استاد مارسدن جوز معتقد به این می شوند که واقعی تقهی می کرده است، نمی توان این موارد را حمل بر تقهی کرد؟ - م.

۲) جگونه مارسدن جوز، ابن ابی الحدید را مسلمًا شیعه می داند، و حال آنکه در تشیع آن بزرگ حرفه است: ای کاش مارسدن جوز لطف بیشتری می کرد و به صفحه ۱۶ الفهرست سیخ طوسی جا اسرنگر A. استفاده این ابی الحدید از مطالب واقعی بسیار زیاد است. برای نمونه مراجعت شود به صفحات ۷۲ تا ۶۱، ج ۱۵، شرح نهج البلاغه، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم. - م.

۳) متأسفانه باز هم مطالب مارسدن جوز زیاد به مسأله مربوط نیست. باید قبول کرد که این ندیم به مبانی تیغ و محک ساخت شیعه بمراتب از مارسدن جوز قوی تر است، و اگر دربارهٔ کسی می نویسد که شیعه است به این احتمالات فتاخت نمی کند. و انگهی جای این سؤال از استاد مارسدن جوز باقی است که، اولاً نکته هم لازم است که میرزا محمد باقر خوانساری در ص ۲۶۸، ج ۷، روضات الجنات چاپ اسماعیلیان شرح حال واقعی را آورده است، و مرحوم آیت‌الله سیدحسن صدر هم در ص ۲۴۲ کتاب تأسیس الشیعه لعلوم‌الاسلام در مورد واقعی و مذهب او بحث کرده اند. - م.
۴) نمی دانیم کجای این روایت موجب کاسته شدن قدر علی (ع) است. اگر حضرت ختنی مرتبت دیگران را واقعی که کاری بسندیده کرده اند، باید فرموده است دلیل بر کاهش مقام و مزلت علی (ع) می شود؟ و آیا مثلاً

در عین حال آنچه که موجب تعجب و حیرت می گردد این است که طوسی (منظور شیخ طوسی قدس سرہ است) با آنکه معاصر ابن ندیم است در کتاب الفهرست خود هیچیک از کتابهای واقعی را نام نمی برد و مخصوصاً کتاب مولدالحسن و الحسین و مقتل الحسین را با همه اهمیتی که علماء و مورخان شیعه برای این کتاب قائلند ذکر نکرده است.^۳

بر فرض که تسلیم نظریه این ندیم بشویم که واقعی شیعه بوده ولی تقهی می کرده است، باید تشیع او به گونه‌ای در موقع نقل مطالب مربوط به علی (ع) ظاهر شود ولی در این گونه موارد چیزی اظهار نداشته است، بلکه بر عکس می بینیم که واقعی گاه احادیثی که نقل می کند چنان است که قدر و مزلت علی (ع) را کاسته و یا کار او را بی ارزش ساخته است. مثلاً وقتی که بازگشت پیامبر (ص) از احُد به مدینه را ذکر می کند، می نویسد که فاطمه (ع) شروع به پاک کردن خون از چهره پیامبر (ص) کرد و علی (ع) به مهراس رفت تا آب بیاورد، و پیش از آنکه برود، شمشیر خود را به فاطمه (ع) داد و گفت: «این شمشیر غیر قابل سرزنش را بگیر.» چون پیامبر (ص) شمشیر علی (ع) را خون آلوده دید، فرمود: «اگر تو خوب جنگ کردی، عاصم بن ثابت و حارث بن صمعه و سهل بن حنیف هم خوب جنگ کردند و شمشیر ابو وجانه هم غیر قابل سرزنش است.»

۱) جای بسی تعجب و حیرت است که جگونه مارسدن جوز، سیخ طوسی و ابن ندیم را معاصر دانسته است، در حالی که تولد سیخ طوسی در سال ۲۸۵ هـ است که به احتمال زیاد حد سال بعد از مرگ ابن ندیم است: زیرا مرگ او را مدت کمی بعد از انتام الفهرست که در ۳۷۷ هـ، وده است می دانند. و انگهی دکر نکردن کتابهای واقعی و کتاب مولدالحسن والحسین و مقتل الحسین از طرف سیخ طوسی نمی تواند دلیل بر شیعه نبودن واقعی باشد، مخصوصاً فراموش نکنید که مارسدن جوز خودش در نسبت کتابهای واقعی که اوشک و تردید دارد، بنابراین، چه مانعی دارد که سیخ طوسی (رضوان‌الله‌علیه) هم اتساب برخی کتب واقعی را به او درست نمی دانسته است.

۲) ای کاش مارسدن جوز لطف بیشتری می کرد و به صفحه ۱۶ الفهرست سیخ طوسی جا اسرنگر A. استفاده این ابی الحدید از اطلاعات نظری را در این مورد ذیل بیان زندگی و کتب ابراهیم بن محمدبن ابی Sprenger مراجعه می فرمود تا اظهار نظر شیع را در این مورد ذیل بیان زندگی و کتب ابراهیم بن محمدبن ابی پیغی، که مطالب زیادی از حضرت باقر و حضرت صادق نقل نکرده است می دید. بعلاوه، سیخ طوسی در کتاب شریف تلخیص السافن (چاپ نجف، ج ۲، ص ۵۲) از کتاب الجمل واقعی، خطبه امیر المؤمنین (ع) را نقل می کند. در باور قی همان صفحه استاد دانشمند سید حسین آل بحرالعلوم نویشه است که نجاشی در رجال خود واقعی را آورده است. کسانی که مایل به اطلاعات بیشتری مایل لطفاً به آنجا مراجعه فرمایند. اشاره به این نکته هم لازم است که میرزا محمد باقر خوانساری در ص ۲۶۸، ج ۷، روضات الجنات چاپ اسماعیلیان شرح حال واقعی را آورده است، و مرحوم آیت‌الله سیدحسن صدر هم در ص ۲۴۲ کتاب تأسیس الشیعه لعلوم‌الاسلام در مورد واقعی و مذهب او بحث کرده اند. - م.

۳) نمی دانیم کجای این روایت موجب کاسته شدن قدر علی (ع) است. اگر حضرت ختنی مرتبت دیگران را واقعی که کاری بسندیده کرده اند، باید فرموده است دلیل بر کاهش مقام و مزلت علی (ع) می شود؟ و آیا مثلاً

که معتقد به آن مطالب باشند، بلکه طبیعت نویسنده‌گی در این گونه تألیفات اقتضای آن را دارد.

شاید یکی از دلائل اینکه واقعی را شیعه وصف کرده‌اند مربوط به بعضی از مسائل مذکور در کتاب او باشد. مثلاً گاهی اسمی گروهی از صحابه را ذکر کرده است که نام خلفای راشدین هم میان آنهاست، و چنانکه باید و شاید حق ایشان را ادا نکرده است به عنوان مثال، در نسخه خطی که ما آنرا اصل قرار دادیم، فهرستی در مورد نام اشخاصی که در جنگ اُحد، از پیش پیامبر(ص) گریخته‌اند می‌بینیم که چنین آغاز می‌شود: «از جمله کسانی که گریخته‌اند فلان است و حارث بن حاطب، ثعلبة بن حاطب، سوادبن غزیه، سعدبن عثمان، عقبة بن عثمان، خارجه بن عامر - که تا ممل (نام جانی است) فرار کرد - اوس بن قبظی و گروهی از بنی حارثه». در صورتیکه همین عبارت را در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید می‌بینیم که بجای کلمه فلان، عمر و عثمان آمده است. و بلاذری هم این عبارت را از واقعی فقط با ذکر کلمه عثمان نقل کرده و نام عمر در آن نیست. ظاهراً چنین است که در نسخه خطی اصلی واقعی عمر و عثمان یا یکی از آن دو را ذکر کرده و از گریختگان روز اُحد دانسته بوده است، اما کسی که نسخه را رونویسی کرده، این مسأله را در مورد عمر و عثمان یا هر یک از ایشان پذیرفته و آنرا به کلمه «فلان» تغییر داده است. و چون متن اصلی و نسخه صحیح واقعی به دست شیعه افتاده است، این اخبار مربوط به عمر و عثمان را خوانده‌اند و به طورقطعی او را شیعه پنداشته‌اند. طبق این دلائل، نظریه و عبارات ابن ندیم در مورد تشیع واقعی سست به نظر می‌رسد و هیچ دلیل قطعی بر تشیع واقعی نیست. و باید درجستجوی دلایل دیگری بود، و بویژه باید از مطالب صریح خود واقعی استعداد طلبید.

أصول نگارش سیره نبوی و دگرگونی آن در قرن اول و دوم هجری شک و تردیدی نیست که کلمه سیره به معنی شرح زندگی رسول خدا بکار رفته است. و این مسأله پیش از آنکه ابن هشام از قول ابن اسحق آنرا به این معنی بکار برده باشد نیز معمول و متداول بوده است. از کتاب اغانی چنین استنباط می‌شود که در روزگار محمد بن شهاب زهرا سیره به همین معنی بوده است. ابوالفرج اصفهانی از قول مدائی ضمن نقل اخبار خالدبن عبدالله قسری می‌نویسد: «ابن شهاب می‌گفته است: خالدبن عبدالله قسری به من گفت: کابی در مورد انساب برایم بنویس. من

شروع کردم و از نسب قبیله مُضر آغاز کردم. هنوز آن را تمام نکرده بودم که گفت: این کار را قطع کن که خداوند بن وریشه آنها را قطع کرده است. برای من شرح حال پیامبر را بنویس.»²⁾

با وجود این، دو کلمه سیره و مغاری به یک معنی به کار می‌رود و فرقی میان آنها نیست. مثلاً ابن کثیر در تاریخ خود به جای آنکه بگوید ابن هشام در سیره چنین گفته است، می‌گوید: «ابن هشام در مغاری خود چنین گفته است.»³⁾ و باید توجه داشت که این هر دو کلمه از لحاظ لغوی به معنی زندگانی و شرح حال پیامبر(ص) نیست ولی چنین مصطلح شده‌اند. حقیقت این است که موضوعات سیره و مغاری متنوع‌اند و با دگرگونی علوم حدیث و تفسیر و تاریخ، دگرگون شده‌اند.

معروف‌ترین کتابهایی که در قرن دوم هجری درباره سیره تألیف شده‌اند دو کتاب ابن اسحق و واقعی است. ولی این دو کتاب نخستین کتابهایی در بار؟ این موضوع نیستند. به نظر ما لوی دلا ویداً اشتباه کرده است که می‌گوید: «سیره ابن اسحق در نگارش تاریخ اسلام نقطه آغاز است».⁴⁾

بدیهی است که گفتار و کردار پیامبر (ص) در مدت زندگی آن حضرت کمال اهمیت را داشته و پس از رحلت، بر اهمیت آن نیز افزوده شده است. و همین اهمیت موجب شده است تا در مورد تدوین زندگینامه و جمع احادیث و اخبار مربوط به آن توجه کاملی پیدا شود. نباید تصور کرد که انگیزه این کار فقط تقوی و عشق به آن حضرت است، بلکه جامعه اسلامی سخت نیازمند به تنظیم و ثبت عقاید دینی و احکام شرعی بوده است و این انگیزه اصلی برای تنظیم روش زندگی پیامبر (ص) است تا سرمشق واقعی باشد. وانگهی، پیشامدهای سیاسی و تحولات اجتماعی و دینی قرن اول و دوم هجری نه تنها ضرورت تنظیم سیره پیامبر (ص) را ایجاد می‌کرده، بلکه ضرورت تنظیم حدیث و فقه و تفسیر را هم در بر داشته است. احتمال دارد که داستانهای قومی هم که در سیره دیده می‌شود در زندگی پیامبر (ص) وجود داشته و سپس داستان سرایان آنها را شاخ و برگ داده‌اند. چنانکه نسبت به داستانهای مربوط به پیامبران قبل از اسلام هم این کار معمول بوده است. نمودارهایی از این داستانها در کتب سیره که در دوره‌های بعد نوشته شده‌اند دیده می‌شود و به آسانی می‌توان آن را در بیشتر موضوعاتی نظیر خواب دیدنها و فالزدنها و یا در قالبهای دیگر دید. چنانکه

۱) البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۴۳.

2) Levi Della Vida

3) Encyclopedia of Islam , Article, Sira

محفوظ نگهداشت‌چون نسبت به مسلمانان چنین رفتار شد پیامبر (ص) دستور داد تا به سرزمین حبشه، هجرت کنند. در حبشه، پادشاه نیکوکاری بود که او را نجاشی می‌گفتند، در سرزمین او نسبت به هیچ کس ستم نمی‌شد، و او را می‌ستودند. حبشه یکی از مناطق بازرگانی قریش بود که معمولاً از تجارت آنجا در آمد سرشار داشتند و می‌توانستند با امنیت خاطر در آنجا بازرگانی کنند. پیامبر (ص) به مسلمانان دستور هجرت به آنجا را داد و عموم مسلمانان به حبشه رفتند؛ زیرا در مکه مقهور دشمنان بودند و پیامبر هم از انواع گرفتاریها بر آنها بیم داشت، ولی خود در مکه باقی ماندو چند سالی چنین گذشت. مشرکان همچنان بر هر کس که اسلام می‌آورد سختگیری می‌کردند، تا اندک اندک اسلام آشکارا شد و گروهی از اشراف قریش به اسلام در آمدند.^۱

گرچه، دلیلی در دست نداریم که عروه کتاب مخصوصی درباره سیره پیامبر (ص) نوشته باشد، ولی چون ابن اسحق و واقعی مقدار زیادی مطلب از او نقل می‌کنند، تردید در این نیست که عروه نخستین کس است که سیره را به صورتی که بعدها شکل گرفته، تدوین کرده است.

وهب بن منبه

این مرد در یمن متولد شده و حجاز را هم دیده است. ولی بیشتر زندگی خود را در یمن گذرانده است. یاقوت حموی او را از برگزیده‌گان تابعین و مردمی راستگو و مورد اعتماد می‌داند که از کتابهای قدیمی معروف به اسرائیلیات فراوان نقل کرده است.^۲ ابن ندیم تأییف کتابی بنام کتاب المُبْدأ را به او نسبت می‌دهد و اشاره می‌کند که میان این کتاب و بخش اول سیره‌ای که ابن اسحق تأییف کرده است شباهت وجود دارد.^۳

فقط مقدار بسیار کمی از اخبار پیامبر (ص) به وسیله وهب بن منبه به ما رسیده است. اخیراً قسمت کوچکی از این مطالب که بر روی کاغذهای قدیمی مصری نوشته شده‌اند در مجموعه اسکات رینهارت به دست آمده است که بیعت عقبه در آن ثبت است. ابن اسحق در بخش اول سیره خود مطالبی از وهب بن منبه نقل می‌کند.

(۱) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۱۸۰.

(۲) معجم الادباء، ج ۱۹، ص ۲۵۹.

(۳) ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۲۸.

4) Papyri Schott Reinhardt 8

5) J. Horovitz, Islamic Culture, 1927, 558

خوابی که عاتکه (دختر عبدالمطلب) قبل از جنگ بدر دیده است، یک نمونه کامل از داستانهای قومی است که در سیره ابن هشام آمده است.^۱

علوم است که گروهی از صحابه و یاران پیامبر (ص) در مورد اطلاعات مربوط به سیره و مغازی تخصص داشته‌اند. چنانکه ابن سعد^۲ نوشه است: «أَبَا بَنْ عَثْمَانَ، أَيْنَ چنین بوده و مُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بَرَخَى إِذْ أَخْبَارُ خُودَ رَازَ أَوْ گُرْفَتَهُ اسْتَ». ولی متأسفانه هیچگونه کتابی که در دوره صحابه تألیف شده باشد بدست ما نرسیده است. حاجی خلیفه، در کشف الظنون هنگام بحث درباره مغازی می‌نویسد: «گفته می‌شود، نخستین فردی که در این مورد کتاب تصنیف کرده عروة بن زبیر است. وهب بن منبه هم اخباری در این مورد جمع کرده است».

عروة بن الزبیر

اما عروه برادر عبدالله بن زبیر است که در جنگهای میان عبدالله و بنی امية شرکت نکرد. پس از کشته شدن عبدالله بن زبیر، در سال ۷۴ هـ ق. عروه با عبدالله بن مروان بیعت کرد. از روایت طبری چنین بر می‌آید که عروه اخباری مربوط به آغاز ظهور اسلام را برای عبدالله بن مروان نوشته است. طبری می‌گوید: «پدرم برایم از قول آبان بن عطار روایت کرد که او می‌گفته است: هشام بن عروه از قول پدر خود عروه نقل می‌کرده است که برای عبدالله بن مروان چنین نوشته است: اما بعد چون رسول خدا (ص) قوم خود را به سوی هدایت و نوری که خداوند او را بر آن مبعوث فرموده بود، دعوت کرد، در آغاز از او دوری نجات داد و نزدیک بود که به دعوتش گوش فرا دهنده. تا اینکه سرکشان آن قوم و گروهی از قریشیان طائفه که ثروتمند بودند، منکر شدند و بر آن حضرت سخت گرفتند و آنچه را می‌گفت خوش نمی‌داشتند. آنان کسانی را که از ایشان اطاعت می‌کردند، فریفتند، و بیشتر مردم از گرد رسول خدا پر اکنده شدند و او را ترک کردند. فقط گروهی از ایشان، که خداوند دین آنها را حفظ فرمود، باقی ماندند، که عده اندکی بودند. پیامبر (ص) مدتی به همین حال صبر فرمود، ولی سران قریش تصمیم گرفتند که هر یک از فرزندان و برادران و خویشان خود را که از دین خدا پیروی کرده بودند به هر طریق که ممکن باشد مفتون خود سازند و از دین بر گردانند. این گرفتاری برای پیروان رسول خدا (ص) آزمایش سختی بود. گروهی مفتون شدند و از دین بر گشتد و خدای هر یک از ایشان را که خواست

(۱) سیره ابن هشام، جاب مصر، ج ۲، ص ۲۵۸.

(۲) طبقات ابن سعد ج ۵، ص ۱۵۶.

(۳) کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۴۷.

در حالیکه واقعی هیچ اشاره‌ای به وهب ندارد و از او نامی هم نبرده است.
پس از این در سیره نویسی، تحول و دگرگونی دیگری به وسیله عاصم بن عمر بن قتاده (متوفی در ۱۲۰ هـ ق.) و محمد بن مسلم بن عبیدالله بن شهاب زهری (متوفی در ۱۲۴ هـ ق.) صورت گرفته است.

عاصم بن عمر بن قتاده

عاصم مردی از انصار و از قبیله بنی ظفر است. او هم مانند زهری مورد توجه بنی امیه بوده است. ابن قتبیه می‌گوید: «عاصم صاحب مطالبی در سیره و مغازی است. ولی کتاب مخصوصی را در این باره به او نسبت نمی‌دهد». ابن اسحاق مطالبی را شخصاً از او نقل می‌کند و واقعی از او به وسیله افرادی چون محمد بن صالح، یونس بن محمد ظفری، معاذ بن محمد انصاری، یعقوب بن محمد، موسی بن محمد، و عبدالرحمن بن عبدالعزیز را وایت می‌کند.

زهری

محمد بن مسلم بن عبیدالله بن شهاب زهری کسی است که میان او و دیگر سیره نویسان کم و بیش اختلاف است. زیرا او در مکه متولد شده و از مدینه نیست. در اینجا باید تذکر داد که مرکز اولیه پیش‌کسوتان علمای سیره از مدینه بوده است. البته، این مسئله چیزی از ارزش و اعتبار مطالب ابن شهاب نمی‌کاهد. زیرا اگر چه تولد او در مکه بوده، ولی مدت‌ها در مدینه زیسته و درس خوانده است. ون در سال ۸۱ هـ ق. از مدینه به دمشق رفته است.

ابن حجر معتقد است که زهری از علمای بر جسته است و مخصوصاً در حدیث در تمام شام و حجاز همتا نداشته است. از فراوانی اخباری که از او در سیره ابن اسحاق و مغازی واقعی نقل شده، معلوم می‌شود که او از بزرگان علم سیره بوده است و چنین استباط می‌شود که او نخستین کسی است، که آنچه را تابعین از سیره نقل کرده اند جمع آوری کرده و دانسته‌های خود را به آن افزوده است. پس از او، اخبار مربوط به سیره، به روش سیره ابن اسحاق و موسی بن عقبه و واقعی جمع آوری شده است.
 حاجی خلیفه هنگامی که از مغازی صحبت می‌کند، می‌گوید از جمله کتابهای

منقاری، مغازی محمد بن مسلم زهری است متأسفانه این کتاب به دست ما نرسیده است، ولی از اهمیت بسیار برخوردار است؛ زیرا نشان دهنده تحول بزرگی است که زهری در سیره نویسی به وجود آورده است. درباره اهمیت این کتاب نیازی به مبالغه نیست، زیرا اعتماد زیادی که ابن اسحق و واقعی در کتابهای خود نسبت به نقل مطالب آن کرده‌اند نمایشگر ارزش آن است. اضافه می‌کنم که ابن اسحق و موسی بن عقبه و مالک بن انس و ابومعشر و عمر بن راشد و محمد بن عبدالله بن ابی سبره همه شاگردان زهری هستند و مطالب خود را از او گرفته‌اند و سه نفر اخیر از کسانی هستند که منابع روایت واقعی به آنها بر می‌گردند.

می‌بینیم که واقعی مطالب زهری را غالباً از طریق عمر بن راشد نقل می‌کند. به هر حال نخستین دوره‌های درسی سیره در مدینه تشکیل شد و از آن زمان نسل به نسل و سینه به سینه به صورت گفتگوهای درسی نقل شده است.

عبدالله بن ابوبکر

دیگر از افراد همدرده زهری، عبدالله بن ابوبکر بن محمد بن حزم انصاری است؛ که هر چند تألیف کتابی در سیره به او نسبت داده نشده است، ولی ابن اسحق و واقعی فراوان از او مطلب نقل کرده‌اند. ابن اسحق مستقیماً از او نقل می‌کند ولی واقعی به وسیله عبدالرحمن بن عبدالعزیز و یحیی بن عبدالله بن ابی قتاده و ابن ابی سبره از او نقل می‌کند. ابن حجر می‌گوید: «عبدالله در سال ۱۲۵ هجری در گذشته است و هم گفته‌اند در سال ۱۳۰ هجری».

سومین گروه سیره نویسان قرن اول و دوم هـ ق. عبارتند از: موسی بن عقبه (وفات در ۱۴۱ هـ ق.), ابن اسحق (وفات در ۱۵۱ هـ ق.), عمر بن راشد (وفات در ۱۵۴ هـ ق.) و ابومعشر (وفات در سال ۱۷۰ هـ ق.). این چهار نفر همگی شاگردان زهری هستند و به هر یک از ایشان تألیف کتابی در سیره یا مغازی نسبت داده شده است. می‌توان محمد بن عمر واقعی (وفات در ۲۰۷ هـ ق.) را هم جزو این گروه به حساب آورد؛ زیرا او از همه آنها -جز ابن اسحق- مطالبی نقل کرده است و عمر بن راشد و ابومعشر از مهمترین منابع او به حساب می‌آیند.

موسی بن عقبه

موسی بن عقبه بن ابی عیاش اسدی از واپستان و خدمتکاران خاندان زیرین عوام است. او و ابن اسحق و واقعی زیربنای مطالبی را فراهم آورده‌اند که بسیاری از

۱) کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۴۷.

۲) تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۶۴.

۱) سیرة النبوة، ج ۱، ص ۳۲.

۲) المعارف، ص ۴۶۶.

۳) J. Horovitz' Islamic Culture, 1928, 37.

۴) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۴۵.

مورخان دوره‌های بعد مانند طبری و ابن سیدالناس و ابن کثیر کتابهای خود را بر آن مبنی نوشته‌اند.

موسی بن عقبه کتابی در مغاری نوشته است که تا قرن دهم هجری هم وجود داشته ولی به دست ما نرسیده است. بخشی از این کتاب را سخاوه (زاخو) داشتمند آلمانی منتشر کرده است؛ ولی نمی‌توان از آن به چگونگی محتويات کتاب پی برد. اما ضمن بررسی مطالبی از آن که در آثار ابن سعد و طبری و ابن سیدالناس و ابن کثیر و زرقانی آمده است، بخوبی می‌توان صورتی از کتاب مغاری موسی بن عقبه را در دهن تجسم کرد. با یک نظر به مطالب منقول از آن می‌توان به شباهت میان آن و سیره ابن اسحق پی برد. حتی در مواردی هم مطالب موسی بن عقبه از سیره ابن اسحق مفصل‌تر است؛ و این نشان می‌دهد که روش سیره نگاری پیش از ابن اسحق معمول و متداول بوده است.

ابن ابی حاتم رازی با اسناد خود از معن بن عیسی روایت می‌کند که چون به مالک بن انس می‌گفتند مغاری چه کسی را بنویسیم؟ می‌گفت: «بر شما باد به مغاری موسی بن عقبه که مردی ثقہ است.» ابن حجر می‌گوید: «ابراهیم بن منذر هم از معن بن عیسی روایت می‌کند که می‌گفت: «مالک بن انس به خواندن مغاری موسی بن عقبه توصیه می‌کرد. و می‌گفت: «موسی بن عقبه مردی ثقہ است.» در روایت دیگری که از مالک نقل شده گفته است: «بر شما باد به مغاری مرد نیکوکار موسی بن عقبه که درست ترین مغاری است.» و هم در روایت دیگری از مالک، بنین نقل شده است که موسی بن عقبه مردی ثقہ است؛ مغاری خود را در سن کمال خویش نوشته و در آن زیاده گوئی‌های دیگران نیست. ابراهیم بن منذر از محمدبن طلحه طبول روایت می‌کند که می‌گفت: «در مدینه کسی در مغاری عالمتر از موسی بن عقبه نیست.» حاجی خلیفه هم می‌گوید مغاری موسی بن عقبه صحیح ترین مغاری است.

محمدبن اسحق
محمدبن اسحق بن سار در حدود سال ۸۵ هـ. در مدینه متولد شده است. او

خدمتکار و وابسته^۱ قیس بن مخرمة بن عبدالمطلب بن عبدمناف بوده و بعدها مدینه را ترک گفته است. تاریخ دقیق خروج او را از مدینه نمی‌توان تعیین کرد.

ابن حجر از قول ابن یونس نقل می‌کند که ابن اسحق در سال ۱۱۹ هـ ق. به اسکندریه آمده است؛ ولی نمی‌دانیم که این دیدار قبل از هجرت کلی او از مدینه بوده و یا پس از آن. از گفتار ابن خلکان چنین بر می‌آید که در سال ۱۲۲ هـ ق. در مدینه بوده است.^۲

به هر حال می‌توان احتمال داد که او مدینه را پیش از چهل سالگی اش ترک کرده است. ابن حجر می‌گوید: «او مدت‌ها قبل از مرگ خود از مدینه بیرون رفته و به کوفه، جزیره، ری و بغداد سفر کرده و در بغداد مقیم شده و در سال ۱۵۱ هـ ق. در آنجا درگذشته است.^۳

قرینه دیگری که دلالت بر ترک مدینه پیش از رسیدن به چهل سالگی اش دارد این است که راویان مطالب ابن اسحق از مردم سرزمهنهای دیگر، به مراتب پیشتر از راویان مدینه‌ای هستند. چنانچه از همه اهل مدینه فقط ابراهیم بن سعد از اورواست کرده است.^۴

ابن سیدالناس می‌نویسد که از علل مهم هجرت ابن اسحق از مدینه دشمنی هشام بن عروه و مالک بن انس با اوست.^۵ هشام بن عروه از ابن اسحق بدین جهت دلگیر بود که او در کتاب خود را ویا ای از زن پدر هشام، یعنی همسر عروه نقل کرده بود و روایت از زنان در نظر گروه زیادی مایه بدنامی است. ابن حجر به این موضوع هم اشاره کرده است.^۶

در مورد مالک بن انس، استاد گیوم^۷ عقیده دارد که علت دشمنی مالک با ابن اسحق بدین جهت است که ابن اسحق در مورد برخی از احکام شرعی که مالک در کتاب سنن خود آورده است، اعتراض کرده است و سنن مالک باقی نمانده است. احتمال هم دارد که مالک از این جهت با ابن اسحق خصوصی می‌ورزیده که متهم به قدری بوده است. شاید هم، آنچنان که ابن سیدالناس می‌گوید، سبب عدمه مخالفت مالک با ابن اسحق

(۱) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۴.
 (۲) ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۲۱.
 (۳) او (۴) او (۵) عیرن الان، ج ۱، ص ۱۱-۱۲.
 (۶) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۴.

7) A. Guillaume, *the Life of Muhammad*, Introd., XIII

(۸) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۲.

(۱) دیاربکری، تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۶۰.

2)E. Sachau, Das Berliner Fragment des Musā Ibn uqba (*Sitzungsberichte der Preussischen Akademie der Wissenschaften* 1904), 449.

(۲) الجرح و التعذیل، ج ۴، ق ۹، ص ۱۵۴.

(۳) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۶۱.

(۵) کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۴۷.

بوده و نامش در ردیف کسانی چون ابن اسحق و ابومعشر و واقدی قرار داشته، که همگی در تحول نگارش سیره در مدینه مؤثر بوده اند. وی در کوفه متولد شد. با اینکه در منابع ذکری از وجودش در مدینه نیست ولی به احتمال زیاد مکتب سیره نگاری مدینه را درک کرده است؛ زیرا اخباری از زهری و عاصم بن عمر بن قتاده نقل می‌کند او خود یکی از حلقه‌های اتصال میان زهری و واقدی است. شکی نیست که او به یعنی مسافرت کرده است و ابن حجر می‌نویسد که عمر در صنعته در گذشته است. عمر از کسانی است که همان‌نویسنده‌گان سیره و مغازی او را مورد وثوق دانسته‌اند. یعقوب بن شیبیه می‌گوید: «عممر مردی ثقة و گفتار او صحیح و درست است.» نسائی هم می‌گوید: «عممر ثقة و امین است.» احمد بن حنبل، از زهری، از عبدالرزاق، از ابن جریح نقل می‌کند که گفته است: «برشما باد به مطالب عمر بن راشد که داناترین مرد روزگار خود است.» - ابن حبان هم او را از افراد ثقات دانسته است. ابن ندیم برای عمر کتابی در مغازی ثبت کرده که بدست ما نرسیده است؛ ولنی مطالبی از آن در آثار واقدی و ابن سعد نقل شده است.^۱

ابومعشر مدنی.

نجیح بن عبدالرحمن سندي ملقب به ابومعشر مدنی از وابستگان و خدمتکاران بنی هاشم است. ابن حجر می‌گوید: «اصل او از یمن است. در جنگ یزید بن مهاب، که در سیره ابن اسحق داده شده است، به عنوان تلحیص و مختصر کردن یا صرف، تفسیر نموده است، بلکه هدف واقعی این بوده است که پاره‌ای از موضوعات آن، که مورد انتقاد بوده اند، از قبیل آغاز آفرینش و قصص انبیاء و اشعار مجعله - عذف شود. هنگام بررسی تاریخ تحول سیره نویسی در قرن اول و دوم هجری، لازم است از سه نفر دیگر هم نام ببریم: عمر بن راشد (وفات در ۱۵۴ هـ)، ابومعشر (وفات در ۱۷۰ هـ) و سرانجام واقدی (وفات در ۲۰۷ هـ).

معمر بن راشد
بسیاری از کتب رجال، مطالب او را مردود دانسته‌اند؛ چه می‌گویند اسناد آن ضعیف است. مذکور بسیاری هم او را در مورد مطالب مربوط به سیره و مغازی ثقة و مورد اعتماد دانسته‌اند. ابن ابی حاتم رازی از عبدالرحمن نقل می‌کند که می‌گفته

است: «پدرم نقل می‌کرد احمد بن حنبل از ابومعشر، راضی و خوشنود بود، و می‌گفت: در علم مغازی بصیر و عالم است.»^۲

خلیلی هم می‌گوید: «ابومعشر در علم تاریخ دارای مقام و مکانت است. پیشوایان

از این روی باشد که ابن اسحق موضوع برخی از جنگهای پیامبر (ص) را از قول فرزندان و اعقاب یهودیان خبیر و فریظه و بنی نضیر نقل کرده است. آنها که مسلمان شده بودند، در عین حال که وقایع را بهتر از دیگران می‌دانستند، اخبار دیگری راهنم از نیاکان خود نقل می‌کردند.^۳

سیره ابن اسحق به چند طریق بدست ما رسیده است. مشهورترین آن روایت ابن هشام از بکانی است. روایت ابن بکیر از سیره ابن اسحق مهمتر بوده که به طور کامل باقی نمانده است. ولی قسمتهای زیادی از آن را در کتابهای ابن سعد و ابن اثیر و ابن کثیر می‌بینیم. اخیراً هم بخشی از آن در مسجد فروین در فاس (از شهرهای مراکش) پیدا شده است که جزو اول کتاب را دربر دارد. طبری در نقل مطالب سیره ابن اسحق به روایت سلمة بن فضل ابرش انصاری اعتماد کرده است. ابن سعد هم علاوه بر روایت ابن بکیر به روایت هارون بن سعد نیز اعتماد کرده است.

باید توجه داشت که روایت ابن هشام از سیره ابن اسحق مطابق با نص آن نیست. ابن هشام و بکانی هر دو در نص سیره ابن اسحق تغیراتی داده‌اند؛ و ابن هشام در مقدمه سیره به این موضوع اعتراف کرده است. تغیراتی که از طرف ابن هشام و بکانی در سیره ابن اسحق داده شده است، به عنوان تلحیص و مختصر کردن یا صرف، تفسیر نموده است، بلکه هدف واقعی این بوده است که پاره‌ای از موضوعات آن، که مورد انتقاد بوده اند، از قبیل آغاز آفرینش و قصص انبیاء و اشعار مجعله - عذف شود.

هنگام بررسی تاریخ تحول سیره نویسی در قرن اول و دوم هجری، لازم است از سه نفر دیگر هم نام ببریم: عمر بن راشد (وفات در ۱۵۴ هـ)، ابومعشر (وفات در ۱۷۰ هـ) و سرانجام واقدی (وفات در ۲۰۷ هـ).

معمر بن راشد
معمر بن راشد آزادی از خاندان حدانی - وابسته به عروة بن ابی عمرو بصری.^۴

۱) عین الاز، ج ۱، ص ۱۷.

۲) آیاتی تو ان احتمال داده از انگیزه‌های مخالفت هشام بن عروه و مالک بن انس با ابن اسحق گرایش او به سوی علیان و امیال شیعی باشد؟ - خاصه که در آن روزگار دولت اموی آخرین تلاش‌های مذبوحانه خود را برای باز جاماندن انجام می‌داده است؟ و آیا سفر ابن اسحق به مری و عراق که از مراکز نهضت ضد اموی است دلیل بر این نیست؟ -

۳) سیره النبیه، ج ۱، ص ۴.

۴) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۳۳.

(۱) و (۲) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۴۵.
(۳) الفهرست، ص ۱۲۸.
(۴) و (۵) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۴۹.
(۶) الجرج والتعدل، ج ۲، ق ۱، صفحات ۴۹۴، ۴۲۱.

به کتاب او استناد می‌کنند ولی در حدیث او را ضعیف می‌شمرند.^۱ ابن ندیم می‌گوید: ابومعشر مدنی کتابی در مغازی دارد و از مواردی که طبری در کتابش راجع به او نقل کرده است چنان برمی‌آید که مغازی ابومعشر مانند مغازی موسی بن عقبه مشتمل بر اخباری از زندگی پیامبر (ص) قبل از هجرت هم بوده است.^۲

واقدی

واقدی کتاب مغازی خود را به یادگار گذاشته که در واقع نمودار کامل دگرگونی سیره نگاری در قرن اول و دوم هجری است. او شخصاً از زهری روایت نمی‌کند، بلکه در بیشتر موارد به راویانی که اخبار زهری را نقل کرده اند اعتماد می‌کند. آنچه که قابل ذکر است، این است که، واقدی از میان شاگردان زهری، از ابن اسحق مطلبی نقل نمی‌کند. به همین سبب و هم بواسطه شباهت زیادی که میان قسمتها بی از سیره ابن اسحق و مغازی واقدی موجود است، هوروتس^۳ و لهوزن^۴ پنداشته اند که واقدی نسبت به ابن اسحق بی اعتنایی و کم توجهی کرده است و مطالبی را بدون اینکه به اوان استناد دهد، از او گرفته است. هوروتس در این مورد می‌گوید: «اینکه در مغازی واقدی می‌بینیم بدون ذکر استناد، مطالبی را به صورت گفته اند آورده است، دلیل بر ستم واقدی به ابن اسحق است.^۵

هوروتس در این مورد، پندار واهی دارد و باید توجه می‌کرد که این طریق که مطالب همه رجال سند را در موقع اخبار جمع کنند منحصر به واقدی نیست. اتفاقاً، در این مورد از ابراهیم حربی پرسیده اند که چرا احمد بن حنبل از واقدی خوش نمی‌آمد؟ می‌گویند: «به این جهت بود که استناد را جمع می‌کرد ولی فقط یک متن را می‌آورد. ابراهیم حربی در صدد دفاع از واقدی می‌گوید: «این برای واقدی عیوبی نیست، چه زهری و ابن اسحق هم همین کار را کرده اند.»^۶

من هم (مارسدن جونز) در مقاله‌جداگانه‌ای این تصور را که واقدی مطالبی را از ابن اسحق گرفته بدون اینکه ذکری از او کند، رد کرده ام و لزومی برای تکرار آن

۱) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۲۲.

۲) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۱۹۵.

۳) J. Horovitz, *Islamic Culture*, 1928, 518 seq.

۴) J. Wellhausen, *Muhammad In Medina*, Introd., 11 seq.

۵) مأخذ شماره ۳.

۶) ابن سیدالناس، عیون الانز، ج ۱، ص ۲۰.

نمی‌بینم؛ هر کس مایل است به آن مقاله مراجعه کند.^۱ احتمال دارد که واقدی بدین جهت از روایات ابن اسحق اعراض کرده باشد که علمای مدینه به او اعتماد نمی‌کرده اند. به نظر ما چون ابن اسحق هنگامی مدینه را ترک کرده که هنوز واقدی متولد نشده بود و میان آن دو ملاقاتی صورت نگرفته بود، طبیعی است که واقدی از او روایتی نقل نکند. بعلاوه، همان طور که قبل از ذکر دادیم، ابن حجر درباره ابن اسحق می‌نویسد که راویان روایات او غالباً از مردم نقاط دیگری غیر از مدینه اند و از اهالی مدینه فقط ابراهیم بن سعد از او روایت کرده است.^۲

بسیاری از قدماًی محدثان، واقدی را در نقل احادیث ضعیف می‌دانند. چنانکه بخاری، رازی، نسائی و دارقطنی گفته اند: «واقدی از لحاظ حدیث مترونک است». ولی باید توجه داشت که همه ناقدان حدیث چنین نبوده اند. گروهی هم او را به بالاتر از حد معمول ثقات رسانده و وصف کرده اند مثلاً حافظ درآورده، او را چنین وصف می‌کند که: «واقدی در حدیث، امیر مؤمنان است» یزید بن هارون هم می‌گوید: «واقدی نفعه است». ابو عبید قاسم بن سلام و ابوبکر صفاری و مصعب زبیری و مجاهدین- موسی و مسیب و ابراهیم حربی هم واقدی را نقه می‌دانند.^۳

بالینکه بیشتر علماء منکر مقام واقدی در حدیث هستند، بدون تردید او یکی از پیشوایان سیره و مغازی است. ابن ندیم می‌گوید: «واقدی در مغازی و سیره و فتوح و شناخت موارد اختلاف مردم در حدیث و فقه و احکام و انبیار براستی عالم است».^۴ ابن سعد هم او را چنین توصیف کرده است. ابراهیم حربی، فی^۵ می‌گوید: «واقدی امین ترین مردم برای اهل اسلام است».^۶ در تاریخ بغداد هم به احوالی بر می‌خواهیم که نشان دهنده عظمت مقام واقدی در علم مغازی و سیره است.

برای هر کس که مطالب واقدی را بخواند، بخوبی روش می‌شود که علت اهمیت واقدی میان نویسنده‌گان مغازی و سیره در این است که مطالب تاریخی را با روش مخصوص علمی و فنی بررسی کرده است. در آثار واقدی بخوبی مشاهده می‌شود که او بیشتر از دیگران برای نقل مطالب تاریخی به روش منطقی تلاش کرده است. روش

۱) J. M. B. Jones , Ibn Ishaq and al - Waqidi: the dream of Atika and the raid to Nakhla In relation to the charge of plagiarism, B. S. O. A. S., xxii., 1, 1959.

۲) تهذیب التهذیب، ج ۱، صفحات ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵.

۳) الفهرست، ص ۱۲۳.

۴) طبقات، ج ۷، بخش دوم، ص ۷۷.

۵) عیون الانز، ج ۱، ص ۱۸.

سریه خط، سریه خضره، سریه علقة بن مجزز و سریه علی بن ابیطالب (ع) بهین.^۱
و حال آنکه همه اینها در مفازی واقعی دارای تاریخ مشخص و معین است.

گفتیم که روش واقعی از لحاظ ذکر تاریخ وقایع به مراتب کامل‌تر از روش این اسحق است. در عین حال لازم است به برخی از اشتباهات تاریخی که در مفازی واقعی هم هست اشاره کنیم. برای نمونه:

(الف) در مورد تاریخ قتل کعب بن اشرف اختلافی چنین دیده می‌شود که از یک سو واقعی می‌گوید محمدبن مسلمه در شب چهاردهم ربیع الاول، که ماه بیست و پنجم هجرت است، برای کشتن کعب رفته است و پیامبر (ص) او را تا بقیع همراهی فرموده است؛ در صورتیکه در واقعه‌ذی امر می‌نویسد که پیامبر (ص) روز پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول از مدینه به غطفان رفته‌اند. بدیهی است که ظاهراً امکان ندارد که پیامبر (ص) دو روز پس از خروج از مدینه محمدبن مسلمه را تا بقیع همراهی کرده باشند.^۲

(ب) در دو نسخه خطی مفازی واقعی برای جنگ بحران دو تاریخ ذکر شده است: در یکی جمادی الاولی و در دیگری جمادی الثانی.^۳

(ج) واقعی تاریخ غزوه رجیع را در ماه صفر سی و ششمین ماه هجرت می‌داند و می‌گوید که حمله بر مسلمانان در این جنگ پس از کشته شدن «سفیان بن خالد بن نبیع هذلی» بوده است، ولی در جای دیگری تاریخ کشته شدن «سفیان بن خالد را» در ماه پنجاه و چهارم هجرت دانسته است.^۴

(د) در مورد غزوه قرطاء هم اختلافی در تاریخ آن دیده می‌شود. از یک سو می‌گوید کتاب واقعی، محمدبن سعد هم از پنجاه و نهمنهمین ماه هجرت برای آن جنگ سبقت را بوده است. در دهم محرم پنجاه و نهمنهمین ماه هجرت برای آن جنگ محمدبن مسلمه گفته است: در دهم محرم پنجاه و نهمنهمین ماه بوده است.^۵ بیرون رفته و در مورد دیگری واقعی می‌گوید در پنجاه و چهارمین ماه بوده است.^۶ آورده است، یکی از مایه‌های اولیه تنظیم جغرافیا در عرب است و خشت اساسی مطالب علمای ادوار بعد، مانند: محمدبن سعد، و بلادری و دیگران است که از این روش در کابه‌ای فتوح استفاده کرده‌اند.

از ویژگیهای بر جسته مفازی واقعی یکی هم این است که تاریخ تمام جنگها معین و مشخص است و حال آنکه در مفازی این اسحق بسیاری از جنگها بدون تاریخ ثبت شده‌اند. مانند واقعه خرار، واقعه کشتن اسماء دختر مروان، کشتن ابی عفك، جنگ بنی قینقاع، کشتن کعب بن اشرف، سریه قطن، جنگ دومة الجندل، کشتن سفیان بن خالد بن نبیع، غزوه قرطاء، سریه غمر، سریه ذی القصہ، جنگ بنی سلیم، سریه طرف، سریه حسمی، سریه کدید، سریه ذات اطلاح، جنگ ذات السلاسل،

۱ و ۲) مفازی، صفحات ۱۴۸ و ۱۸۹.

۳) مفازی، ص ۱۹۶.

۴) اختلاف در نسخه خطی با یکدیگر اشتباه نویسندهان نشده است واقعی.^۷

۵) مفازی، ص ۲۵۴.

۶) مفازی، صفحات ۵۲۱ و ۵۳۴. این هر دو اشتباه است چه بهر حال معمم نه پنجاه و نهمنهمین ماه هجرت است.^۸

۷) از ویژگیهای بر جسته مفازی واقعی یکی هم این است که تاریخ تمام جنگها معین و مشخص است و حال آنکه در مفازی این اسحق بسیاری از جنگها بدون تاریخ ثبت شده‌اند. مانند واقعه خرار، واقعه کشتن اسماء دختر مروان، کشتن ابی عفك، جنگ بنی قینقاع، کشتن کعب بن اشرف، سریه قطن، جنگ دومة الجندل، کشتن سفیان بن خالد بن نبیع، غزوه قرطاء، سریه غمر، سریه ذی القصہ، جنگ بنی سلیم، سریه طرف، سریه حسمی، سریه کدید، سریه ذات اطلاح، جنگ ذات السلاسل،

این مطالب، باید اعتراف کرد که مغازی واقدی بدون هیچگونه تعصیتی بهترین و کامل‌ترین منبع و مأخذ زندگی پیامبر (ص) در مدینه است.

آرزومندیم که متون و منابع اولیه سیره پیامبر (ص) مانند کتاب سیره ابن اسحق به روایت ابن بکر، مغازی موسی بن عقبه، عمر بن راشد و ابومعاشر که بخش‌هایی از آنها در کتب چاپی و خطی موجود است، بطرز صحیح و انتقادی چاپ و منتشر شود تا بتوان بطور کامل به کیفیت بوجود آمدن و تحول سیره نویسی با روش علمی در قرون اولیه اسلامی بی برد.

مارسدن جونز

سال ششم دانسته است.^۱

و واقدی در آغاز جنگ بنی لحیان می‌نویسد که پیامبر (ص) در هلال ربيع الاول سال ششم از مدینه بیرون رفته‌اند؛ ولی در آخر فصل می‌گوید تاریخ آن محرم سال ششم بوده است. نیز در همین عزوه می‌گوید خبیب بن عدی در دست قریش اسیر بود؛ در صورتی که قبل از آن خبیب در جنگ رجیع در صفر سال چهارم کشته شده است.^۲

با وجود این اختلافات مختصر، در عین حال مغازی واقدی دقیق‌ترین و منظم‌ترین سیره است، بعلاوه او ضمن بیان جنگ‌ها اخبار زیادی آورده است که در کتاب‌های دیگر معاصران او نظریش را نمی‌بینیم. چنانکه، مثلاً، اولین سرمه به ناحیه ذی القصہ و سرمه ابوبکر به نجد و دوسره میفعه و ذات اطلاح، در کتابهای دیگر نیامده است. دقت واقدی و تفصیل لازم او در نگارش غزوات مشهور چون أحد و طائف و ریزه کاری‌هایی که بکار برده است در هیچیک از مراجع دیگر و کتابهای سیره دیده نمی‌شود.

در مغازی واقدی بسیاری از امور اجتماعی و اقتصادی زندگی صدر اسلام از قبیل زراعت و آداب زندگی و ذکر بتها و رسوم دفن مردگان آمده است و کتاب او نموداری از غالب مظاهر زندگی جامعه اسلامی در فاصله میان هجرت و رحلت پیامبر (ص) است. از امور دیگری که به ارزش و اهمیت مغازی واقدی افزوده است، این است که او بطور واضح از یک روش علمی و فنی و در عین حال انتقادی پیروی کرده است. او فقط بذکر اخبار و آراء دیگران اکتفا نکرده، و در بسیاری از موارد عقیده خود را با اوردن جملاتی از قبیل این صحیح‌تر است، در نظر ما این یکی ثابت است، در این مورد اختلافی نیست، ما عقیده بر آن داریم، قول نخست ثابت شده است، در این مورد همه متفقند و شکی در آن نیست، و نظایر این عبارات اظهار داشته است. این گونه اظهار نظر و بررسی حتی در آثار بلاذری که هفتاد سال پس از واقدی درگذشته است بچشم نمی‌خورد و بلاذری رأی شخصی خود را اظهار نمی‌دارد. با همه

۱) مغازی، ص ۷۲۶ و ۵۶۹: ضمناً در صفحه ۳۳ مقدمه مارسدن جونز، سطر نهم، غلط چاپی صورت گرفته و بجای «سنست»، «سنست سبع» جا پ شده است - م

۲) مغازی، ص ۵۲۵ - ۵۲۷ و ۲۵۴.

۳) J.M.B. Jones. *The Chronology of the Maghazi a textual survey*. B.S.O.A.S. 1957 XIX2.

۴) مغازی، ص ۵۵۱.

۵) مغازی، ص ۷۲۲.

۶) مغازی، ص ۷۲۶.

۷) مغازی، ص ۷۰۲.

مراجع تحقیق

- ۱- کتب چاپی

ابن الاثیر، عزالدین، علی بن عبدالکریم ۶۳۰ هـ ق
اللباب فی تهذیب الانساب، چاپ سه جلدی، نشر کتابخانه قدسی، قاهره ۱۳۵۷ - ۱۳۶۹ هـ ق.

ابن الاثیر؛ مجدد الدین، مبارک بن محمد بن محمد، ۶۰۶ هـ ق.

۱) النهاية فی غریب الحديث و الاثر، چهار جلد، چاپخانه عثمانیه، قاهره ۱۳۱۱ هـ ق.

۲) جامع الاصول من احادیث الرسول، به تحقیق شیخ حامد الفقی، چاپخانه السنّة المحمدیه، قاهره ۱۳۶۸ - ۱۳۷۴ هـ ق.

احمد بن حنبل، (الاماں)، ۲۴۱ هـ ق.

المسند، به تحقیق احمد محمد شاکر، پائزده جلد از آن چاپ شده، نشر دارالمعارف، قاهره ۱۳۶۸ - ۱۳۷۵ هـ ق.

اسماعیل پاشا بغدادی، ۱۳۳۹ هـ ق.

۱) ایضاح المکتون فی الذیل علیٰ کشف الظنون، دو جلد، چاپ استانبول، ۱۳۶۴ - ۱۳۶۶ هـ ق.

۲) هدیۃ العارفین، اسماء المؤلفین و آثار المصنفین، دو جلد، ۱۹۵۱ - ۱۹۵۵ م.

آقا برگ تهرانی، محمد محسن.

الذریعة إلی تصانیف الشیعه، پائزده جلد از آن منتشر شده است، در نجف و تهران چاپ شده است، ۱۳۵۷ - ۱۳۸۴ هـ ق. (بقیه این کتاب هم چاپ شده است)

بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم، ۲۵۶ هـ ق.

۱) التاریخ الکبیر؛ چهار مجلد و هشت جزء به تحقیق شیخ عبدالرحمٰن معلمی، چاپخانه دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن، هند ۱۳۶۰ - ۱۳۷۸ هـ ق.

۲) الجامع الصحیح، چهار جزء، چاپ کتابخانه حلیی قاهره، بدون تاریخ است بروکلمن، کارل، ۱۹۶۱ م.

تاریخ الادب العربی، ترجمه عربی، دکتر عبدالحیم نجار، سه جزء آن بواسیله دارالمعارف، چاپ شده است، قاهره ۱۹۵۹ - ۱۹۶۲ م.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، ۲۷۹ هـ ق.

۱) انساب الاشراف، جزء اول، به تحقیق دکتر محمد حمیدالله حیدر آبادی،

٣٩

- چاپخانه دارالحياء الكتب العربية (الحلبي)، قاهره ١٣٢٩ هـ ق.
ابن حزم، علي بن احمد بن سعيد، ٤٥٦ هـ ق.
جواجم السيرة (النبوية)، به تحقيق دكتور احسان عباس و دكتور ناصر الدين الاسد،
و مراجعة شيخ احمد محمد شاكر، دار المعارف، قاهره ١٩٦٢ م.
حسان بن ثابت بن المندى، ٥٤ هـ ق.
ديوان شعر، جزء سلسلة انتشارات هرتفوج هرشفيلد، لندن، ١٩١٥ م. انتشارات
اوّاقاف كيب.
حميد الله، محمد حميد الله حيدرآبادى.
مجموعة الوثائق السياسية للعهد النبوى، والخلافة الراشدة، چاپخانه انجمن
تأليف و ترجمه و نشر، چاپ دوم، قاهره ١٩٥٨ م.
الخشنى، مصعب بن محمد بن مسعود، ٦٠٤ هـ ق.
شرح غريب سيرة ابن اسحاق، دوجزء، به اهتمام يوسف برونه، چاپخانه هندية،
قاهره ١٩١١ م.
خطيب بغدادى، احمد بن على بن ثابت، ٤٦٣ هـ ق.
تاریخ بغداد، چهارده جلد، انتشارات کتابفروشی خانجی، چاپخانه سعادت،
قاهره ١٣٤٩ هـ ق.
ابن خلکان، احمد بن محمد بن ابراهيم، ٦٨١ هـ ق.
وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، دوجلد، مطبعه بولاق، قاهره ١٢٩١ هـ ق.
خوانساری، محمد باقر بن زین العابدين موسوی، ١٣١٣ هـ ق.
روضات الجنات فی تاريخ العلماء والسداد، دوجلد، چاپ او سنگی، تهران
١٣٦٠-١٣٦٢ هـ ق.
ابن درید الاذى، محمد بن الحسن، ٣٢١ هـ ق.
الاشتقاق، به تحقيق استاد عبدالسلام هارون، کتابفروشی خانجی، قاهره ١٩٥٨
م.
الذهبى، شمس الدين، محمد بن احمد بن عثمان، ٧٤٨ هـ ق.
العبر فی خبر من عبر، چهار جلد آن به تحقيق استاد فؤاد سید و دکتر
صلاح الدين المنجد چاپ شده است، کوت ١٩٦٣-١٩٦٥ م.
تذكرة الحفاظ، چهار جزء، به تحقيق شيخ عبد الرحمن المعلمى، چاپخانه
 دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد دکن، هند ١٣٧٥-١٣٧٧ هـ ق.
الربعى، عيسى بن ابراهيم، ٤٨٠ هـ ق.
نظام الغريب، به اهتمام يوسف برونه، چاپخانه هندية، قاهره، بدون تاريخ.

٢٨

- دار المعارف ، قاهره ١٩٥٩ م.
فتح البلدان، سه جزء، به تحقيق دكتور صلاح الدين المنجد، کتابخانه نهضة
المصرية، قاهره ١٩٥٦-١٩٥٥ م.
ابن تغري بردى، جمال الدين ابوالمحاسن يوسف، ٨٧٤ هـ ق.
النجوم الزاهرة فی ملوك مصر و القاهره، دوازده جزء آن منتشر شده است [این
کتاب به طور کامل و در شانزده جلد چاپ شده است]، دارالكتب المصريه، قاهره
١٩٢٩-١٩٥٦ م.
الجُمْحُى، محمد بن سلام بن عبید الله، ٢٣٢ هـ ق.
طبقات فحول الشعراء، به تحقيق استاد محمود محمد شاكر، دار المعارف، قاهره
١٩٥٢ م.
جوهري، اسماعيل بن حماد، ٣٩٣ هـ ق.
الصالح، شش جزء، به تحقيق احمد عبدالغفور العطار، چاپخانه دارالكتاب
العربي، قاهره ١٣٧٦-١٣٧٧ هـ ق.
ابن ابی حاتم الرازى، عبد الرحمن بن محمد، ٣٢٧ هـ ق.
كتاب الجرح والتعديل، نه جزء، به تحقيق شيخ عبد الرحمن المعلمى، چاپخانه
دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد دکن، هند ١٣٧٣-١٣٦٥ هـ ق.
 حاجى خليفه، کاتب چلبى، مصطفى بن عبد الله، ١٥٦٧ هـ ق.
کشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون، دوجلد، به تصحيح استاد شرف الدين
بلتقايا، و معلم رفت بيلکه الكلisy، چاپخانه وزارت فرهنگ تركيه، استانبول
١٣٦٠-١٣٦٢ هـ ق.
ابن حبيب، ابو جعفر محمد بن حبيب بن امي، ٢٤٥ هـ ق.
كتاب المحبر، به تصحيح خانم دکر ايلزه ليختن شتيتر و دکر محمد حميد الله
حيدرآبادى، چاپخانه دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد دکن، هند ١٩٤٢ م.
ابن حجر عسقلاني، شهاب الدين ابوالفضل، احمد بن على بن محمد، ٨٥٢ هـ ق.
(١) الإصابة في تمييز الصحابة، چهار جلد، انتشارات جمعية سلطنتی آسیایی،
کلکته، هند ١٨٧٧ م.
(٢) لسان المیزان، شش جزء، چاپخانه حيدرآباد دکن، هند ١٢٣١-١٢٢٩ هـ ق.
(٣) تهذیب التهذیب، دوازده جزء، حيدرآباد دکن، هند ١٢٢٥-١٢٢٧ هـ ق.
ابن ابی الحدید، عزالدین عبدالحمید بن هبة الله بن محمد، ٦٥٥ هـ ق.
شرح نهج البلاغة، بیست جزء، به تصحیح شیخ محمدالزہری الفراوی.

- ١) تفسیر القرآن المسمی جامع البیان، به تحقیق استاد محمود محمد شاکر، پانزده جلد از آن به وسیله دارالمعارف مصر منتشر شده است، قاهره ١٣٧٤-١٣٧٩ هـ ق.
- ٢) تاریخ الرسل و الملوك، سیزده جلدی، چاپ لیدن، ١٨٨١-١٨٨٢ م.
- الطویل، ابوجعفر، محمد بن حسن بن علی، ٤٦٥ هـ ق.
- الفهرست، فهرست کتب شیعه، جزء انتشارات جمعیت سلطنتی آسیایی، کلکته ١٢٧١ هـ ق.
- ابن عبدالبر، ابوغُمَر، یوسف بن عبدالله بن محمد، ٤٦٣ هـ ق.
- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، چهار جزء، به تحقیق استاد علی محمد بجاوی، الزمخشري، محمود بن عمر بن محمد، ٥٣٨ هـ ق.
- کتابفروشی نهضت مصر، قاهره بدون تاریخ.
- ابوعبدالله البکری، عبدالله بن عبدالعزیز، ٤٨٧ هـ ق.
- معجم ما استعجم، سه جزء، به اهتمام وستفلد، گوته، ١٨٧٦-١٨٧٧ م.
- ابن العماد حنبلي، عبدالحنی بن احمد بن محمد، ١٠٨٩ هـ ق.
- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، هشت جلد، انتشارات کتابفروشی قدسی، قاهره ١٣٥٠ - ١٣٥١ هـ ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس، ٣٩٥ هـ ق.
- مقاييس اللغة، شش، جلد، به تحقیق استاد عبدالسلام محمد هارون، چاپخانه المعنی، عبدالکریم بن محمد بن منصور، ٥٦٢ هـ ق.
- عیسی العلیی، قاهره ١٣٦٦-١٣٧١ هـ ق.
- ابوالفدا، اسماعیل بن علی بن محمود، ٧٣٢ هـ ق.
- المختصر فی اخبار البشر، چهار جزء، چاپخانه حسینیه، قاهره ١٣٢٥ هـ ق.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین بن محمد، ٣٥٦ هـ ق.
- کتاب الاغانی، انتشارات دارالكتب المصريه، شانزده جلد از آن منتشر شده است، قاهره ١٩٢٣-١٩٢٥ م.
- ابن فردون، ابراهیم بن علی بن محمد، ٧٩٩ هـ ق.
- الدیاج المنہب فی معرفة اعيان علماء المذهب، چاپخانه جمالیه، قاهره ١٣٢٩ هـ ق.
- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب بن محمد، ٨١٧ هـ ق.
- القاموس المحيط، چهار جلد، چاپخانه مصریه، قاهره ١٩٣٨ م.
- القالی، ابوعلی، اسماعیل بن قاسم بن عینون، ٣٥٦ هـ ق.
- کتاب الامالی، به هزینه یوسف دیاب، در دو جلد چاپ شده است، الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ٣١٥ هـ ق.

- الزبیدی، مرتضی، محمد بن محمد بن محمد، ١٢٥٥ هـ ق.
- شرح القاموس المحيط، (تاج العروس من جواهر القاموس) ده جلد، چاپخانه خیریه، قاهره ١٣٥٦-١٣٥٧ هـ ق.
- زیربن بکار، ٢٥٦ هـ ق.
- جمهرة نسب قریش، به تحقیق استاد محمود محمد شاکر، جلد اول، چاپ قاهره ١٣٨١ هـ ق.
- الزرقانی، عبدالباقي بن یوسف بن احمد، ١٠٩٩ هـ ق.
- شرح علی المواهب اللدنیه، هشت جلد، چاپ بولاق، قاهره ١٢٩١ هـ ق.
- اساس البلاعه، دو جلد، چاپ افست از چاپ دارالكتب المصريه، مطابع الشعب، قاهره ١٩٦٥ م.
- ابن سعد، محمد بن منیع، ٢٣٥ هـ ق.
- كتاب الطبقات الكبير، نه جلد، چاپ لیدن، ١٩٠٥-١٩٢١ م.
- ابن السکیت، یعقوب بن اسحق، ٢٤٤ هـ ق.
- اصلاح المنطق، به تحقیق استاد احمد محمد شاکر و استاد عبدالسلام محمد هارون، دائرة المعارف، قاهره ١٩٥٦ م.
- السعانی، عبدالکریم بن محمد بن منصور، ٥٦٢ هـ ق.
- کتاب الانساب، به اهتمام مارکلیوٹ، به صورت عکس برداری در سلسه انتشارات اوقاف گیپ در لندن منتشر شده است، ١٩١٢ م.
- السهیلی، عبدالرحمن بن عبدالله، ٥٨١ هـ ق.
- الروض الانف، شرح سیره ابن هشام، دو جلد، به هزینه سلطان مولای عبدالحفيظ، چاپخانه جمالیه، قاهره ١٣٣٢ هـ ق.
- ابن سیدالناس اليعمری، ابوالفتح، محمد بن محمد، ٧٣٤ هـ ق.
- عيون الآخر فی فنون المغاری و الشمائی و السیر، دو جلد، انتشارات کتابفروشی قدسی، قاهره ١٣٥٦ هـ ق.
- الصفدی، صلاح الدین، خلیل بن ایک بن عبدالله، ٧٦٤ هـ ق.
- الوانی بالوفیات، چهار جلد آن به تحقیق ریترو دیدرینگ، به وسیله جمعیت خاورشناسان آلمان، در استانبول منتشر شده است، استانبول و دمشق ١٩٣٦ م.
- الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ٣١٥ هـ ق.

دارالكتب المصرية، قاهره ١٩٢٦ م.

القرشى، عبدالقادر بن محمد بن نصر الله، ٧٧٥ هـ.

الجوواهر المضية في طبقات الحنفية، دو جلد، چاپ دائرة المعارف العثمانية،

حيدرآباد دکن، هند ١٣٣٢ هـ.

ابن قتيبة، عبدالله بن مسلم، ٢٧٦ هـ.

كتاب المعارف، به تحقيق دکتر تروت عکاشه، چاپخانه دارالكتب المصرية، قاهره

١٩٦٥ م.

قيس بن خطيم، حدود دو سال قبل از هجرت درگذشته است.

ديوان شعر، به تحقيق دکتر ناصر الدين الاسد، چاپخانه مدنی، قاهره ١٩٦٥ م.

ابن قيس الرقيات، عبيده الله بن قيس بن شريح، حدود ٨٥ هـ.

ديوان شعر، به تحقيق دکتر محمد يوسف نجم، چاپ دارصادر بيروت، ١٩٥٨ م.

ابن كثير القرشى، اسماعيل بن عمـ، ٧٧٤ هـ.

البداية والنهاية، چهارده جزء، چاپ چاپخانه سعادت، انتشارات كتابفروسي

خانجي، قاهره ١٣٥١-١٣٥٨ هـ.

ابن الكلبي، هشام بن محمد بن سائب، ٢٥٤ هـ.

كتاب الاصنام، به تحقيق احمد زكي باشا، دارالكتب المصرية، قاهره ١٩٢٤ م.

مالك بن انس (الامام) - ١٧٩ هـ.

الموطأ، به تحقيق استاد محمد فؤاد عبدالباقي، دو جلد، چاپخانه عيسى الحلبي،

قاهره ١٣٧٠ هـ.

محسن الامين، محسن بن عبد الكريم بن علي، ١٣٧١ هـ.

اعيان الشيعة، بيروت ١٩٥٩ م.

مسلم بن حجاج بن مسلم قشيري، ٢٦١ هـ.

الجامع الصحيح، به اهتمام استاد محمد فؤاد عبدالباقي، پنج جزء، چاپخانه

عيسى الحلبي، قاهره ١٩٥٥-١٩٥٦ م.

ابن منظور، ابوالفضل، محمد بن مكرم بن علي، ٧١١ هـ.

لسان العرب، بیست جلد، چاپ بولاق، قاهره ١٣٥٠ هـ.

ابن نديم، محمد بن اسحق بن محمد، ٤٣٨ هـ. [٣٧٧!؟ ٣٨٠-٣٧٧ هـ].

الفهرست، كتابفروسي تجاريه، قاهره ١٣٤٨ هـ.

نورالدين الحلبي، على بن ابراهيم بن احمد، ١٥٤٤ هـ.

السيرة الحلبيه، دو جزء، مصطفى الحلبي، قاهره ١٣٤٩ هـ.

٢- کتب خطى

الذهبي، شمس الدين، محمد بن احمد بن عثمان، ٧٤٨ هـ.

سير اعلام النبلاء، نسخة خطى احمد ثالث ، استانبول، شماره ٢٩١٠

جزء هفتم، زندگی واقدى .

ابن عساكر، ابولقاسم، على بن حسن بن هبة الله، ٥٧١ هـ.

تاریخ مدینة دمشق

نسخة خطى احمد ثالث ، استانبول، شماره ٢٨٨٧

جزء دوم، زندگی نامه واقدى ،

بسم الله الرحمن الرحيم

وأقدي با سلسله استناد خود چنین روایت می کند که: پیامبر (ص) روز دو شنبه دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه شدند، و می گوید: هر چند دوم ربیع الاول هم گفته اند، ولی دوازدهم ثبت شده است. می گوید: اولین پرجمی که پیامبر (ص) بر افراد و آنرا به حمزه بن عبدالمطلب سپرد تا به کاروان قریش حمله کند در ماه رمضان و آغاز هفتمین ماه هجرت بوده است. پس در ماه شوال (هشتمین ماه هجرت) آنرا به عییده بن حارث سپرد تا به رابع که در ده میلی جُحْفَه، و در راه قدِید قرار دارد عزیمت کند.

این موضوع در همان ماه شوال و آغاز نهمین ماه هجرت صورت گرفته است.

پس از این، پیامبر (ص) در ماه ذی القعده (ماه نهم هجرت)، سعد بن ابی وقاص را به خرَار فرستاد، و در ماه صفر (یازدهمین ماه هجرت)، شخصاً آنگ سرزمین ابواه کرد و بدون هیچگونه برخوردي به مدینه مراجعت فرمود. مدت غیبت آن حضرت از مدینه پانزده شبانه روز بود. در ماه ربیع الاول و آغاز سیزدهمین ماه هجرت به قصد تعریض به کاروان قریش، که دو هزار و پانصد شتر داشت و آن را امیة بن خلف با صد نفر از قریش همراهی می کرد، آنگ ناحیه بُواط^۱ که نزدیک جحفه است فرمود و بدون برخوردي به مدینه بازگشت. در همان ماه ربیع الاول در تعقیب کُرز بن جابر فهری از مدینه خارج شد و تا محل بدر پیش رفت و پس به مدینه بازگشت. پس از آن در ماه جمادی الآخر (شانزدهمین ماه هجرت) به منظور تعریض به کاروانهای آتش که از مکه آنگ شام داشتند، شخصاً از مدینه بیرون آمده و بازگشتد و این اشکر کسی به غزوة ذى العُشَيْرَه هم معروف است. آنگاه عبدالله بن جَحْش را در ماه رجب (هفدهمین ماه هجرت) به سرزمین نخله اعزام فرمود.^۲ پس از آن در بامداد جمعه هفدهم رمضان (تو زدهمین ماه هجرت) در جنگ بدر شرکت کرد. سپس سریه عصماء دختر مروان پیش آمد، که وی به دست عمیر بن عَدَی بن خَرَشَه کشته شد. عبدالله بن

(۱) قَدِيد: بروزن زیبر، نام منطقه‌ای ساحلی از سواحل شرقی دریای احمر است.

(۲) خرَار: محلی است نزدیک جحفه. (ستمی الارب)

(۳) ابواه: نام یکی از منازل میان مکه و مدینه که مدفن آمنه مادر حضرت ختنی مریت (ص) هم آنجاست.

(۴) بُواط: به فتح یا ضم با، نام کوهی از کوههای جهینه و نزدیک ینبع است (حوالی سیره ابن هشام).

(۵) نخله: نام دره‌ای در نزدیکی مکه که فاصله آن با شهر، یک شب راه است (حوالی سیره ابن هشام).